

## واکاوی ماهیت و وجه تمایز مدارا، مداهنه و تقیه با

### معیار وحی و خرد\*

سید علی اصغر موسوی اطهر\*\*

#### چکیده

رفتارهای مدارایی، مداهنه‌ای و تقیه‌ای، در جوامع معتبر روایی خاصه و در روایات فراوان، سفارش، ستایش و چه بسا نکوهش شده‌اند. غالب پژوهش‌گران از دیرباز، ابعاد متعدد رفتارهای سه‌گانه مذکور را در پژوهش‌های پُر تعداد، با محوریت ذاتی معرفی کردن قبح مداهنه، به ثبت رسانده‌اند. نگارنده با روش معناشناسی - تحلیلی، در ضمن بهره‌گیری از ماحصل پژوهش پیشینیان و با کاوش در ماهیت مدارا، مداهنه و تقیه در کتب اهل لغت و روایات، و گستره بهره‌گیری از آن‌ها، در صدد پاسخ‌گویی به سه پرسش اصلی برآمده است؛ ۱. چه ارتباطی بین این سه برقرار است؟ ۲. حُسن و قبح این سه، ذاتی است یا عرضی؟ ۳. ارکان تقیه کدام است؟ شایان ذکر است. نتایج به دست آمده عبارت است از: «مدارا» به‌کارگیری رفتاری آگاهانه و مدبرانه است؛ «مداهنه»، کُنش‌هایی همانند ملاحظت، عافیت‌طلبی و پرهیز از کُنش‌های ایذایی، خصمانه و پرخاش‌گرانه است و «تقیه» بازداشتن چیزی از چیزی با چیزی دیگر می‌باشد. هر کدام از واکنش‌های مدارایی، مداهنه‌ای و تقیه‌ای، صرفاً با انضمام کم‌کاری در وظیفه دینی، وارد حریم کُنش‌های ممنوعه می‌شوند و در غیر این صورت، پسندیده و در پی دارنده آثار و برکات فراوان خواهند بود.

**کلیدواژه‌ها:** مدارای شایسته، مداهنه در دین، ارکان تقیه، تقیه خواص از خواص، کُنش‌های عقلانی، کُنش‌های ابزاری، فقه الحدیث.

## مقدمه

«مدارا، مداهنه و تقیه»، واکنش‌های ناگزیر «عقلانی» - با ملاحظات منطقی - یا «ابزاری» - و با ارزیابی هدف، وسایل و پیامدها - هستند که در برابر گُنش بیرونی و غالباً نامطلوب، شکل می‌گیرند. به عبارت دیگر: واکنش‌های سه‌گانه مورد بحث، پاسخی هستند به محرک بیرونی و در جهت مدیریت شرایط یا اتفاقات پیرامون و البته با حذف گُنش‌های ایدایی، خصمانه و پرخاش‌گرانه.

اگر چه فی الجمله می‌توان گفت که واکنش‌های مذکور، در جریان پیوسته تعامل افراد با یکدیگر، مانع شدن از گسست روابط و تعمیق بخشی به «ما»ی تشکیل شده در گروه اجتماعی، نقشی بنیادین دارند - و به همین جهت نیز شناخت دقیق ماهیت و قلمرو و کیفیت نقش آفرینی آن‌ها، ضرورت می‌یابد - اما، پسند بودن یا ناپسند بودنشان در حوزه دین، معرکه آرای فریقین است.

پژوهش‌های متعدد، به تحلیل واکنش‌های مذکور به صورت انفرادی یا مجموعی اختصاص یافته‌اند؛ گزارش برخی از آن‌ها، پس از مطالعه، در ادامه انعکاس یافته است. وجه تمایز عمده پژوهش پیش رو با کار پیشینیان، عبارت است از: ۱. تعیین قلمرو «مدارا، مداهنه و تقیه» به صورت کلی و بدون پرداختن محوری به مصادیق، آثار و راهکارشان و نقد برخی از باورها؛ ۲. معرفی مداهنه شایسته؛ ۳. کشف ارکان و معنای دقیق تقیه. واکاوی وجه تمایز مذکور، با رویکردی توصیفی - تحلیلی، مختصر و با مراجعه به منابع معتبر، با هدف اصلی کشف ماهیت و وجه تمایز واکنش‌های سه‌گانه مورد بحث، مأموریت مقاله حاضر است.

## الف. ماهیت مدارا

حروف اصلی مدارا عبارت از «دال، راء و همزه» (دَرَأَ) یا «دال، راء و یاء» (دَرَى) است. «خلیل فراهیدی» (۱۷۵ق)، پس از آنکه - ذیل ریشه «دَرَأَ» - نوشت: «دَرَأْتُهُ عَنِي، أَي: دَفَعْتُهُ» (او را دفع کردم، باز داشتم)، افزود: «و من هذا الكلام اشتقت المَدَارَةَ بين الناس». البته، وی ذیل ریشه «دَرَى»، نوشت: «دَرَى يَدْرِى دَرِيَّةً وَ دَرِيًّا وَ دَرِيَانًا وَ دَرِيَابَةً، وَ يُقَالُ: أَتَى فُلَانًا الْأَمْرَ مِنْ غَيْرِ دَرِيَّةٍ، أَي: مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ»؛ گفته می‌شود: فلان کار را بدون دریه، یعنی: بدون آگاهی انجام داد.

اگر مدارا، از ریشه «دَرَى» باشد، بنابر عبارت فوق، ممکن است به معنای انجام دادن کاری از روی آگاهی [و تدبیر] باشد.

«محمود زمخشری» (۵۸۳ق) نوشت: «المداراة: المخاتلة؛ من داراه، إذا ختلَه، و يكون بتخفيف المداراة، و هي مدافعة ذی الحق عن حقه»؛ مداراة، به معنای فریفتن کسی و به کارگیری نیرنگ است... و مدارا نیز به معنای دور کردن حق دار از حق او است.

«سید مرتضی» (۴۳۶ق) دو معنای ضد هم را برای مداراة برمی‌شمرد؛ ۱. مقابله کردن (دافعته و داریتته)؛ ۲. نرمی نشان دادن (لاینته).<sup>۲</sup>

«ابن اثیر جزری» (۶۰۶ق) نیز باور داشت که مداراة در معنای مقابله و مخالفت، صرفاً مهموز است ولی در معنای خوش اخلاقی و نرم‌خویی، اکثراً بدون همزه و گاهی نیز با همزه می‌آید.<sup>۳</sup>

هم‌چنین «ابن منظور» (۷۱۱ق) مداراة مهموز را در باب حسن خلق و معاشرت با مردم، به معنای [نرم‌خویی به جهت] پرهیز از شرارت دیگری و مداراة غیر مهموز را به معنای به کارگیری چاره و رفتاری فریبنده برای رسیدن به مقصود (مانند شکار صید) می‌دانست؛<sup>۴</sup> وی، «مُدَارَاةُ النَّاسِ» را چنین معنا کرد:

نرم‌خویی و هم‌نشینی نیکو با مردم، و شکیبایی نسبت به رفتار ناخوشایند آنان به جهت جلوگیری از رسیدنشان.<sup>۵</sup>

بنابر گزارش‌های فوق، چهار معنا برای مدارا متصور است: یک. ستیز، کِشمکش<sup>۶</sup>، مکافات و دور ساختن حق دار از حقیق؛ دو. نرم‌خویی و هم‌نشینی نیکو با مردم، و شکیبایی نسبت به رفتار ناخوشایند آنان؛ سه. به کارگیری نیرنگ برای رسیدن به مقصود (همانند کار صیاد)؛ چهار. رفتاری آگاهانه و مدبرانه.

۱. الفائق فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۱۹۱.

۲. غرر الفوائد و درر القلائد، ج ۲، ص ۲۲۵: «معنی فَاذَارَاتُمْ فِتْدَارَاتُمْ؛ اِی تَدَافِعْتُمْ، وَ اَلْقَى بَعْضُكُم الْقَتْلَ عَلٰی بَعْضٍ؛ یَقَالُ: دَارَاتُ فُلَانًا اِذَا دَافَعْتَهُ وَ دَارِیْتَهُ، اِذَا لَایْنْتَهُ، وَ دَرِیْتَهُ اِذَا خْتَلْتَهُ...».

۳. النهایة فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۱۱۰: «... کَانَ لَا یَدَارِی وَ لَا یَمَارِی... اِی لَا یَشَاغِبُ وَ لَا یَخَالَفُ، وَ هُوَ مَهْمُوزٌ... فَاَمَّا الْمُدَارَاةُ فِی حَسَنِ الْخُلُقِ وَ الصَّحْبَةِ فَغَیْرُ مَهْمُوزٍ، وَ قَدْ یَهْمُزُ».

۴. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۵۵: «وَ الْمُدَارَاةُ فِی حُسْنِ الْخُلُقِ وَ الْمُعَاشَرَةِ مَعَ النَّاسِ یَكُونُ مَهْمُوزًا وَ غَیْرُ مَهْمُوزٍ، فَمِنْ هَمْزِهِ کَانَ مَعْنَاهُ الْاِتِّقَاءَ لَشَرِّهِ، وَ مِنْ لَمْ یَهْمُزْهُ جَعَلَهُ مِنْ ذَرَبِ الطَّبِیِّ اِی اِخْتَلَّتْ لَهُ وَ خْتَلَّتْهُ حَتّٰی اَصِیْدَهُ».

۵. همان: «اِی: مُلَايِنْتَهُمْ وَ حُسْنُ صُحْبَتِهِمْ وَ اِحْتِمَالُهُمْ لِئَلَّا یَنْفِرُوا عَنْكَ...».

۶. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۲۲ (ابوبصیر): «دَخَلَ رَجُلَانِ عَلٰی اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ فِی مُدَارَاةٍ بَيْنَهُمَا وَ مُعَامَلَةٍ...؛ دُو مَرْدٍ بَرَاي رَفْعِ كِشْمَكْشِ دَر مَعَامَلَه‌اِی كِه بَیْنَشَان بُوَد، بَه خَدْمَتِ بَیْشَوای شِشْم رَسَیْدِنْد»؛ مَرَاةُ الْعُقُولِ، ج ۱۰، ص ۳۰۹: «وَ فِی الْقَامُوسِ: تَدَارَعُوا، تَدَافَعُوا فِی الْخِصُومَةِ...».

## ۱. معانی برگزیده مدارا با مردم

بعید است که معنای مدارای ستایش شده در روایات، شامل اولی (ستیز و کشمکش) هم باشد؛ از این رو نباید آن را شامل جنگ و جهاد و ستیزه دانست؛<sup>۱</sup> برخی از مؤیدات حقیقت مذکور، به شرح ذیل است:

یک. بنا بر روایتی که در برخی از جوامع اولیه حدیثی خاصه بازتاب یافته است، پیشوای هشتم، پس از آنکه مدارا را از سنت نبی خاتم برمی شمرد، به آیه «۱۹۹» از سوره «الأعراف» استناد می فرماید.<sup>۲</sup>

دو. بنا بر روایتی دیگر، امیرمؤمنان، پس از آنکه مرگ خویش را در مقایسه با هم صحبتی و مدارای با مردم، روح عظیم (آسایش بزرگ) و فرج (گشایش در کار) معرفی می کند، کیفیت مداری خود با یاران قدر شناس خود<sup>۳</sup> را چنین تشریح می کند:

مِثْلَ مَا تُدَارَى الْبِكَارِ الْعِمْدَةُ وَالْثِيَابُ الْمُتَهَرَّتَةُ كُلَّمَا خِيَطَتْ مِنْ جَانِبٍ تَهْتَكَتْ عَلَى صَاحِبِهَا مِنْ جَانِبٍ آخَرَ؛<sup>۴</sup> از زیر بار رنج سلوک با شما و مدارا کردنتان (آسوده شوم، مدارا کردنی) چون مدارا کردن با شتران جوانی که سنگینی بار، کوهان آنها را کوفته است، یا چون جامه های کهنه ای که چند بار پاره شده و از هر سو [که] دوخته شود از جای دیگر پاره گردد. (و شما چون آن شتران و جامه ها هستید که من باید با شما بسازم).<sup>۵</sup>

سه. بنا بر روایتی دیگر، پیشوای ششم پس از آنکه کمی مدارا با مردم را زمینه ساز از دست دادن جایگاه رفیع و نیکویی مدارا با مردم را زمینه ساز رسیدن به جایگاه رفیع معرفی کرد، در اهمیت مدارا به فایده ترک ستیز با مردم اشاره کرد و فرمود:

مَنْ كَفَّ يَدَهُ عَنِ النَّاسِ فَإِنَّمَا يَكْفُ عَنْهُمْ يَدًا وَاحِدَةً وَ يَكْفُونَ عَنْهُ أَيْدِي

۱. مقاله خاستگاه تربیتی مدارا در قرآن کریم و سیره معصومین، اثر: سهراب مروتی، دوفصلنامه آموزه های تربیتی در قرآن و حدیث، سال اول، شماره ۲، پائیز و زمستان ۱۳۹۴، ایلام. مقاله مذکور، خواندنی است. نویسنده مقاله مذکور، نوشت: جهاد نیز مصداقی از مدارا با دیگران است.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۴۱، ح ۳۹؛ الخصال، ج ۱، ص ۸۲، ح ۷ و غیره: «وَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ فَمُدَارَاةُ النَّاسِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَ نَبِيَّهِ بِمُدَارَاةِ النَّاسِ، فَقَالَ: خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ».

۳. حضرت، بنا بر همین روایت فرمود: «وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ لِي بِكُلِّ مَائَةِ رَجُلٍ مِنْكُمْ، رَجُلًا مِنْهُمْ».

۴. الغارات، ج ۲، ص ۲۹۳؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۲۷۲ و غیره.

۵. الإرشاد، ترجمه رسول محلاتی، ج ۱، ص ۲۶۷.

کثیره<sup>۱</sup>؛ اگر کسی دست از مردم بردارد (با آنان ستیز نکند)، همانا یک دست از آنان برمی‌دارد و در مقابل دست‌های فراوان از [ستیز با] او باز داشته می‌شوند.

چهار. بنا بر روایتی دیگر، نبی‌خاتم، عاقل (خردمند)ترین مردمان را کسی معرفی کرد که بیشتر از دیگران [و با دقت بیشتر] مدارا می‌کند.<sup>۲</sup> بعید است که بیشترین مدارا، شامل معنای بیشترین ستیز (جهاد و جنگ) باشد. مؤکد باور مذکور، سخن «زُهری» درباره پیشوای چهارم است؛ وی در تشریح این مطلب که کسی آشکارا با آن حضرت دشمنی نمی‌کرد، افزود: دشمنانش نیز با او مدارا می‌کردند، از بس که او با آنان مدارا می‌کرد.<sup>۳</sup>

پنج. ثقة الإسلام «کلینی»، که به عصر صدور روایات نزدیک بود، گویا معنای اولی را متناسب با مدارای با مردم نمی‌دانست؛ از این رو، ذیل «بَابُ مُدَاوَاةِ الرَّوْجَةِ»، فقط دو روایت، آن هم با مضمون بایسته بودن ترک ستیز ثبت کرده است.<sup>۴</sup>

حقایق مذکور، و برخی از روایاتی که ذکر نشد، گویای آن است که معنای اولی (ستیز و کشمکش) در ماهیت مدارای مورد بحث جایگاهی ندارد. سه معنای دیگر، به صورت ترکیبی یا انفرادی، می‌توانند در شکل‌گیری مدارا نقش آفرین باشند.

## ۲. تمایز مدارای شایسته از ناشایست

پسندیده بودن مدارا در معانی دیگر، ذاتی نیست؛ از این رو، برخی از مصادیق آن ناپسند است؛ مانند: ترحم (دلسوزی و مهربانی بی‌جا) در اجرای حکم الهی [برای کسی که در مقام اجرای آن است]<sup>۵</sup>؛ گاهی نیز ناپسند بودن مدارا به جهت نتیجه بخش نبودن و بلکه ضرری بودن آن است؛ از

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۷ و ۱۱۸، ح ۶؛ الخصال، ج ۱، ص ۱۷، ح ۶۰.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۵، ح ۵۸۴۰ و معانی الأخبار، ص ۱۹۶، ح ۱: «أَعْقَلَ النَّاسِ أَشَدَّهُمْ مُدَاوَاةً لِلنَّاسِ».

۳. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۳۱، ش ۴: «... وَ لَا زَأَيْتُ أَحَدًا وَ إِن كَانَ يَبْغِضُنِي إِلَّا وَ هُوَ لِشِدَّةِ مُدَاوَاةٍ لَهُ يَدَارِيهِ».

۴. الکافی، ج ۵، ص ۵۱۳، ح ۱: «... إِن تَرَكَتَهُ انْتَفَعْتَ بِهِ وَ إِن أَقَمْتَهُ كَسَرْتَهُ...» ح ۲: «... إِن أَقَمْتَهُ كَسَرْتَهُ وَ إِن تَرَكَتَهُ اسْتَمْتَعْتَ بِهِ أَضْبَرَ عَلَيْهَِا...».

۵. مانند: الکافی، ج ۲، ص ۱۱۶ و ۱۱۷، ح ۲ و ۳ و غیره.

۶. النور: ۲: «الرَّائِبَةُ وَ الرَّانِيَةُ فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَ لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِن كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ...» نبی‌مکرم درباره امیرمؤمنان در مقام مجری فرمان خدا بودنش فرمود: «فَأَيُّهُ خَشِيْتُ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ غَيْرُ مُدَاهِنٍ فِي دِينِهِ» (الإرشاد، ج ۱، ص ۱۷۳ و غیره). قاطعیت امیرمؤمنان در اجرای عدالت و فرمان خدا همین بس که برای آنکه مقداری گندم بیشتر ولو ناچیز به برادرش عقیل ندهد، آهن گداخته را به دست برادر نزدیک کرده و فریادش را برآورد (الامالی صدوق، ص ۶۲۲؛ نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴: «أَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةَ...»). مقاله «قاطعیت و مدارا از دیدگاه امام علی (ع)»، اثر: سید غلامحسین حسینی، مجله حوزه و دانشگاه، شماره ۲۶، سال

این رو، در چنین مواردی، ممکن است شدت به خرج دادن تنها گزینه باشد؛ البته باید معترف بود که مرز بین پسند از ناپسند مدارا بسیار باریک‌تر از مو بوده و تشخیص آن گاهی دشوار و بلکه حیران کننده است.<sup>۲</sup>

### دو نکته:

۱. مدارای پسندیده با مصادیق متنوعی که دارد در متن آموزه‌های وحیانی بسیار سفارش<sup>۳</sup> و ستایش شده است. مدارای پسندیده، - چه با دوست باشد و چه با دشمن - در متون روایی، تمام کننده عمل<sup>۴</sup>، نیمی از ایمان<sup>۵</sup>، اوج خرد ورزی<sup>۶</sup>، هم‌سنگ شهادت<sup>۷</sup> و گوارا کننده زندگی<sup>۸</sup> معرفی و ترک آن (یعنی از «مکاشفه»ی مذموم<sup>۹</sup>) به شدت نهی شده<sup>۱</sup> است؛ آری، کسی که با بندگان خدا

۱۳۸۶ ش -، بسیار خواندنی است.

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۶: «وَأَرْفُقْ مَا كَانَ الرَّفْقُ أَرْفَقَ وَ اغْتَرَمُ بِالشَّدَّةِ حِينَ لَا تَعْنِي عَنْكَ إِلَّا الشَّدَّةُ».
۲. نویسنده مقاله «قلمرو مدارا و خشونت در اسلام»، اثر: لیلا صادقی، ذیل عنوان مرز مدارا چیست؟ و قبل و بعد آن، مطالبی ارزنده ثبت کرده است. مقاله خاستگاه مدارا و عفو از دیدگاه قرآن و حدیث، اثر: جواد ابروانی - ذیل محدوده مدارا و آسان‌گیری، خشونت و صلابت - نیز خواندنی است.
۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۶ و ۱۱۷، باب المداراة، ح ۲: «... يَا مُحَمَّدُ رَبُّكَ يَقْرُنُكَ السَّلَامُ وَ يَقُولُ لَكَ دَارِ خَلْقِي...» و ح ۳: «فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبٌ... يَا مُوسَى... أَطْهَرُ فِي عَلَانِيَتِكَ الْمُدَارَاةَ عَنِّي لِعِدْوِي وَ عَدُوَّكَ مِنْ خَلْقِي...» و ح ۴: «نَبِيِّ مَكْرَمٍ: أَمْرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمْرَنِي بِإِدَاءِ الْفَرَايِضِ»؛ تحف العقول، ص ۴۲: «(نَبِيِّ مَكْرَمٍ): مَا نُهَيْتُ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ مَا نُهَيْتُ عَنْ مُلَاخَاةِ الرِّجَالِ».
۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۶ و ۱۱۷، «باب المداراة»، ح ۱: «(نَبِيِّ مَكْرَمٍ): ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَتِمَّ لَهُ عَمَلٌ... خُلِقَ بِدَارِي بِهِ النَّاسُ...».
۵. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۶ و ۱۱۷، «باب المداراة»، ح ۵: «(نَبِيِّ مَكْرَمٍ): مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ... خَالِطُوا الْأَجْرَارَ سِرًّا وَ خَالِطُوا الْفُجَّارَ جَهَارًا...».
۶. تحف العقول، ص ۴۲ «(نَبِيِّ مَكْرَمٍ): رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ مُدَارَاةُ النَّاسِ فِي غَيْرِ تَرْكِ حَقٍّ...»؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۸۷: «... أَنَّ رَأْسَ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مُدَارَاةُ النَّاسِ وَ لَا خَيْرَ فِي مَنْ لَا يَبَاطِرُ بِالْمَعْرُوفِ مَنْ لَا بُدَّ مِنْ مُعَاشَرَتِهِ...».
۷. روضة الواعظین، ج ۲، ص ۳۸۱: «(نَبِيِّ مَكْرَمٍ): مَنْ عَاشَ مُدَارِيًّا مَاتَ شَهِيدًا» و «مُدَارَاةُ النَّاسِ صَدَقَةٌ»؛ معانی الأخبار، ص ۳۶ و ۳۷، ح ۹: (پیشوای یازدهم): «... وَ اخْتِمَالِ الْغَيْطِ لِمَا يَسْمَعُهُ مِنْ أَعْدَائِنَا تَوَابَ الْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ».
۸. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۹۲: «فَإِنَّ الْمِرَاةَ رِيحَانَةً وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ فَدَارَهَا عَلَى كُلِّ خَالٍ وَ أَحْسِنِ الصُّحْبَةَ لَهَا فَيَضْفُو عَيْشُكَ».
۹. المحاسن، ج ۱، ص ۱۹۷، ح ۲۲: الکافی، ج ۱، ص ۲۲ و غیره: «الْمُدَارَاةُ وَ ضِدُّهَا الْمُكَاشَفَةُ»؛ الأمالی، ص ۱۹۱ (پیشوای نهم): «وَ الْمُدَارَاةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْمُكَاشَفَةِ»؛ شرح الکافی (مازندرانی)، ج ۱، ص ۳۳۵: «... المكاشفة من ردائل الأخلاق للجاهل و من فروع الإفراط في القوة المذكورة و هي الخشونة و المناقشة و إظهار العداوة و إعلانها المؤدى إلى المخاصمة و المجادلة و المقابلة...».

مدارا می‌کند و در مسیر مدارا، حقی را ترک نکرده و مرتکب باطل نیز نمی‌شود، دم و بازدمش تسبیح، رفتارش پاکیزه و چشم دلش روشن می‌شود؛<sup>۲</sup> حتی مدارای پسندیده با بدان و دشمنان خدا، می‌تواند از بهترین عطا و بخشش شخص، به خویشتن و برادران و خواهران دینی باشد؛<sup>۳</sup> از این رو می‌توان آن را سیره تمام برگزیدگان خدا دانست.<sup>۴</sup>

۲. همسو با باور درست برخی از محققان باید گفت: «معنای مدارا، عام تر از مَدَاهِنَه است و به معنای عام، شامل مَدَاهِنَه نیز می‌شود»؛<sup>۵</sup> البته این حقیقت را باید افزود که هر جا عنوان مَدَاهِنَه صادق باشد، عنوان مدارا نیز صادق است - همان‌گونه که برخی از اهل لغت در ارائه معنای مَدَاهِنَه، از واژه مدارا بهره جسته‌اند<sup>۶</sup> - ولی ممکن است عکس آن صادق نباشد؛ زیرا مَدَاهِنَه، حقیقتی ایجابی است، بر خلاف مدارا که اعم است؛ از این رو، رابطه این دو ممکن است عموم و خصوص مطلق باشد.

## ب. ماهیت مَدَاهِنَه

حروف اصلی مَدَاهِنَه عبارت از «دال، هاء و نون» بوده و گویا به معنای نرمی، کمی، آسانی، لطافت (روغن را از این رو دهن گویند)، فریب‌کاری و تظاهر برخلاف باطن است.<sup>۷</sup>

۱. تحف العقول، ص ۴۲ «(نبی مکرم): مَا نُهَيْتُ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ مَا نُهَيْتُ عَنْ مَلَاخَاةِ الرِّجَالِ»؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۸۷: «... أَنْ رَأْسَ الْعُقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مُدَارَاةَ النَّاسِ وَ لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَعِشُرُ بِالْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَدُّ مِنْ مَعَاشِرَتِهِ...»؛ نزهه الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۱۳۵، ۵ و أعلام الدين في صفات المؤمنين، ص ۳۰۹: «مَنْ هَجَرَ الْمُدَارَاةَ قَارَبَهُ [قَارَبَهُ] الْمَكْرُوهَ».

۲. معانی الأخبار، ص ۳۶ و ۳۷، ح ۹ (پیشوای یازدهم): «وَ مَا مِنْ عَبْدٍ وَ لَا أَمَةٍ دَارَى عِبَادَ اللَّهِ فَأَحْسَنَ الْمُدَارَاةَ فَلَمْ يَدْخُلْ بِهَا فِي بَاطِلٍ وَ لَمْ يَخْرُجْ بِهَا مِنْ حَقِّ إِلَّا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَفْسَهُ تَسْبِيحاً وَ زَكَّى عَمَلَهُ وَ أَعْطَاهُ بَصِيرَةً عَلَى كَيْتَمَانٍ بَيْرْتَانًا...».

۳. «تفسیر منسوب به پیشوای یازدهم»، ص ۳۵۴، ح ۲۴۱: «إِنَّ مُدَارَاةَ أَعْدَاءِ اللَّهِ مِنْ أَفْضَلِ صَدَقَةِ الْمَرْءِ عَلَى نَفْسِهِ وَ إِخْوَانِهِ».

۴. الکافی، ج ۲، ص ۲۴۱، ح ۳۹۱: «وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ فَمُدَارَاةُ النَّاسِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَ نَبِيَّهُ ص بِمُدَارَاةِ النَّاسِ فَقَالَ: خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ [الأعراف : ۱۹۹]»؛ تفسیر منسوب به پیشوای یازدهم، ص ۳۵۴، ح ۲۴۲: «(امیرمؤمنان): إِنَّا لَنَبَشِّرُ فِي وُجُوهِ قَوْمٍ، وَ إِنَّ قُلُوبَنَا لَتَقْلِبُهُمْ أَوْلِيكَ أَعْدَاءَ اللَّهِ تَنْقِيهِمْ عَلَى إِخْوَانِنَا، لَا عَلَى أَنْفُسِنَا». و ح ۲۴۴ (نبی مکرم): «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ إِذَا فَضَّلَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ أَجْمَعِينَ لِيَشُدَّ مُدَارَاتِهِمْ لِأَعْدَاءِ دِينِ اللَّهِ، وَ حُسْنِ تَقِيَّتِهِمْ لِأَجْلِ إِخْوَانِهِمْ فِي اللَّهِ».

۵. کتاب تساهل و تسامح، اثر: محمد تقی اسلامی. نویسنده افزود: «و اگر روایاتی که مؤمنان را سفارش به مدارا می‌کنند همین معنای عام را قصد کرده باشند، خلاف قرآن خواهند بود و از اعتبار ساقط می‌شوند...».

۶. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۲۰: «الْإِدْهَانُ فِي الْأَصْلِ مِثْلُ التَّدْهِينِ (روغن مالی)، لکن جعل عبارة عن المداراة و الملاينة، و ترك الجد...».

۷. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۰۸: «... يدل على لين و سهولة و قلة. من ذلك الدهن... و من الباب الإدهان، من

نرمی = نرمش نشان دادن در برابر رفتار نامطلوب و پرهیز از گُنش‌های ایذایی، خصمانه و پرخاش‌گرانه؛

کمی = کم‌کاری و سستی کردن در انجام وظیفهٔ دینی؛

آسانی = آسان گرفتن به خویش با آسان گرفتن به دیگران (عافیت طلبی)؛

لطفات = روی خوش نشان دادن، گُرنش کردن، زبان بازی (چرب‌زبانی) و غیره؛

ظاهرا در مدهانه، گُنش‌های فوق، غالبا برخلاف میل باطنی بوده و نوعی تظاهر و فریب‌کاری است. صرف نرمی، آسانی و لطفات در برابر بدی دیگران (اعم از اهل ایمان و غیر ایشان) که بدون میل باطنی است، ناشایست نیست؛ آری، مدهانه‌کننده، با افزودن کم‌کاری در وظیفهٔ دینی به گُنش‌های مذکور، وارد حریم ممنوعه می‌شود.

«علامه مجلسی»، دو صفت را برای مدهانه، برشمرد: ۱. مدهانهٔ جایز (تقیه)<sup>۱</sup> که در معنا نزدیک به معنای مدارا<sup>۲</sup> است؛ ۲. مدهانهٔ حرام<sup>۳</sup> (نوعی از نفاق<sup>۴</sup>).

علامه، در بیان فرق بین این دو، گویا اولی را عبارت از «مایه گذاشتن از دنیا برای بهبودی دین و دنیا» و دومی را عبارت از «مایه گذاشتن از دین برای بهبودی دنیا» می‌داند.<sup>۵</sup> پنهان‌نماند، ظاهر فرمایشی از علامهٔ پدر (محمدتقی مجلسی) مذموم بودن ذات مدهانه<sup>۶</sup> و ظاهر فرمایشی دیگر، دیگر<sup>۷</sup> است.

گویا موافقت با برداشت علامه «محمد باقر» از ماهیت مدهانه، تا حدی ممکن به نظر می‌رسد؛

۱. المدهانة، و هی المصانعة. داهنتُ الرجلُ، إذا وارثته و أظهرت له خلاف ما تُضمِرُ له؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ص ۲۶۳: «... أن الأصل الواحد فی هذه المادّة: هو اللینة و اللطافة، و من مصادیقہ: الدهن و هو فی المرتبة الأولى من اللطافة، و منها الملاطفة فی الکلام و یقال لها المصالحة و المدهانة و المصانعة...».

۲. بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۴۱۰: «... فمجاملة الظالم فیما یعتقده ظلما و الفاسق المتظاهر بفسقه اتقاء شرهما، من باب المدهانة الجائزة و لا تکاد تسمی تقیة».

۳. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۳۰: «... المدهانة، إظهار خلاف ما تضرر و هو قریب من معنی المداراة».

۴. مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۲۸۱: «... أن المداراة مع الفسقة و الکفرة مباحة و تستحب فی بعض الأحوال بخلاف المدهانة المحرمة».

۵. بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۸۰: «... المدهانة نوعٌ من النفاق».

۶. مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۲۸۱: «... أن المداراة بذل الدنيا لصالح الدین أو الدنيا، و المدهانة بذل الدین لصالح الدنيا».

۷. روضة المتقین، ج ۱۳، ص ۵۳: «... و إلا فهو مدهانة محرمة...».

۸. روضة المتقین، ج ۱۳، ص ۱۶۳: «... و یدل علی وجوب التقیة (و المصانعة) المداراة و المدهانة...».



زیرا در متون روایی، دو ویژگی و دو اثر برای مدهنه به ثبت رسیده است:

یک. مدهنه با دشمنان خدا، سبب هلاکت شصت هزار نفر از خوبان در معیت چهل هزار نفر از بدان شده است؛<sup>۱</sup> بعید نیست که حقیقت مدهنه ناپسند با دشمنان، کم گذاشتن از دین به جهت از دست ندادن رفاه در اجتماع باشد.

دو. مدهنه با دشمنان خدا، یکی از نشانه‌های خرد ورزی دانسته شده<sup>۲</sup> و سفارش نیز شده<sup>۳</sup> است. بعید نیست که حقیقت مدهنه پسندیده با دشمنان، فریفتن آنان با رفتاری باشد که گویای هم‌رنگی با آنان در ظاهر و در چشم ایشان است؛ نتیجه این فریب‌کاری، دفع شر یا جذب آنان است.

### ۱. تمایز مدهنه شایسته از ناشایست

برخلاف محققانی که مدهنه را ذاتا قبیح و چه بسا مترادف با «تولرانس»<sup>۴</sup> (tolerance) دانسته‌اند،<sup>۵</sup> باید گفت: برخی از مصادیق مدهنه، ناشایست و برخی نیز بسیار شایسته‌اند؛ اما به

۱. الکافی، ج ۵، ص ۵۵، ح ۱ و «تهذیب الأحکام»، ج ۶، ص ۱۸۰ و ۱۸۱، ح ۲۱: «... أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيَّ شُعَيْبِ النَّبِيِّ أَنِّي مُعَدَّبٌ مِنْ قَوْمِكَ مِائَةَ أَلْفٍ أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِنْ شِرَارِهِمْ وَ سَبْتِينَ أَلْفًا مِنْ خِيَارِهِمْ فَقَالَ يَا رَبِّ هَؤُلَاءِ الْأَشْرَارُ فَمَا بَأْسَ الْأَخْيَارِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ دَاهَنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَغْضَبُوا لِعِصْيِي».

۲. المحاسن، ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۱۸ (مرفوعه): «سُئِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْعَقْلِ قَالَ التَّجَرُّعُ لِلْغَضَّةِ وَ مَدَاهِنَةُ الْأَعْدَاءِ»؛ الأعمالي (صدوق)، ص ۲۸۳، ح ۱۷ (مسند از پیشوای هشتم): «أَنَّهُ سُئِلَ مَا الْعَقْلُ فَقَالَ التَّجَرُّعُ لِلْغَضَّةِ وَ مَدَاهِنَةُ الْأَعْدَاءِ وَ مُدَاوَنَةُ الْأَصْدِقَاءِ». طبق این حدیث، واژه مدارا، با دوستان و مدهنه، با دشمنان به کار برده شده است. «شیخ صدوق»، روایت را در الأعمالی، ص ۶۷۱، ح ۲ و معانی الأخبار، ص ۳۸۰، ح ۷، از پیشوای دوم ثبت کرده است؛ شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید)، ج ۱۸، ص ۱۸۶: «هذا كلام الحسن و أنا أقطع بذلك».

۳. الزهد، ص ۲۲، ح ۴۹؛ تحف العقول، ص ۲۹۲؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۰۵، ح ۵۸۷۲ و غیره: «یا اِسْحَاقُ صَانِعِ الْمُنَافِقِ بِلِسَانِكَ وَ أَخْلِصْ وُدَّكَ لِلْمُؤْمِنِ وَ اِنْ جَالَسَكَ يَهُودِي فَأَحْسِنْ مُجَالَسَتَهُ». روضة المتقين، ج ۱۳، ص ۱۶۳: «... يدل على وجوب التقية (و المصانعة) المداراة و المدهنة...»؛ «الوافي»، ج ۵، ص ۵۳۲: «بيان: المصانعة المداراة و المدهنة».

۴. نویسندگان مقاله «تساهل و مدارا در قرآن»، - اثر: «حسین فرزانه‌پور و محمد بخشایی زاده»، فصلنامه علمی - پژوهشی اندیشه نوین دینی، سال ۷، تابستان ۱۳۹۰، ش ۲۵ - ضمن بررسی ماهیت و گستره تساهل و مدارا و ادعای استعمال این دو در معنای واحد، به تبیین مبسوط فرق بین این دو با تساهل غربی، یعنی: «تولرانس» پرداخته‌اند؛ البته، در مقابل، نویسنده مقاله «قلمرو مدارا و خشونت در اسلام»، اثر: «لیلا صادقی»، با استناد به برخی، نوشت: «در عربی، تهاون و مدهنه را به معنای تساهل و تسامح به کار برده‌اند... واژه فرنگی تولرانس که به معنی تحمل و به دوش کشیدن است و امروزه بیشتر به معنای بی‌قیدی، رها سازی و سازش‌کاری به کار می‌رود نیز همان مفهوم تسامح را افاده می‌کند».

۵. مانند: ۱. مقاله «مبانی نظری مدارا در قرآن کریم و سنت معصومین»، اثر: «سهراب مروتی»، فصلنامه علمی - پژوهشی انجمن معارف اسلامی ایران، سال دوم، شماره سوم، ۱۳۸۵: «شاید بتوان گفت: مدهنه، مترادف تولرانس است... تولرانس یکی از وظایف جامعه یا فرد است که به موجب آن نباید در فعالیت‌ها و عقاید دیگران مداخله شود؛

راستی، فرق مدهنه شایسته و مدهنه ناشایست چیست؟ آیا غیر از کُنش‌های پیش‌گفته به انضمام کم‌کاری در دین است؟ امیرمؤمنان، که خود در تحقق دین خدا هرگز اهل مدهنه نبود، سخنی راه‌گشا به شرح ذیل فرمود:

... لَا تُرْحَصُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَتُدْهِنُوا وَلَا تُدْهِنُوا فِي الْحَقِّ فَتُخَسِرُوا وَإِنَّ مِنَ الْحَقِّ أَنْ تَفْقَهُوا...؛ [از زیر بار مسئولیتی که دین بر دوشتان گذاشته است] شانه خالی نکنید [که اگر چنین کنید] مدهنه (سستی و کم‌کاری در دین) کرده‌اید و در [تحقق] حق سستی (کم‌کاری) نکنید که زیان می‌بینید و از جمله حق آن است که حق را (دین را) بشناسید.

بنابر فرمایش مذکور، مدهنه مذموم، عبارت است از شانه خالی کردن از زیر بار حق (فرامین الهی)؛ البته امام، حکیمانه و به‌جا، تفقه در دین را گوشزد فرمود؛ زیرا، در صورت فقدان تفقه در دین، افراط و تفریط رخ داده و به جای تنظیم رفتار بر اساس حکم اولیه، رفتار، بر اساس حکم ثانویه تنظیم می‌شود و بالعکس و چه‌بسا رفتاری است سلیقه‌ای که مرتکب آن، آن را رفتاری دینی می‌پندارد.<sup>۳</sup>

افزون بر آنچه گفته شد، حق یا دین الهی، عبارت است از فرامین الهی که بر اساس زمان، مکان، افراد و شرایط خاص صادر شده و چه‌بسا با تغییر هر یک از موارد ذکر شده، حکم خدا نیز متفاوت باشد؛ به‌عنوان نمونه: همان‌گونه که روزه ماه مبارک رمضان برای غیر حائض، واجب است، ترک آن برای حائض یا مسافر واجب و ارتکابش حرام است؛ هم‌چنین ترک آن در موارد تقیه، جایز و

هر چند مورد پسند و یا حتی تأیید نباشد... مدارا کردن و مدهنه نکردن، دو اصل بی‌جانشین هستند... مدهنه عقب نشینی از موضع حقیقت و سازش با باطل است...». ۲. مقاله «مدارا و مکاشفه»، اثر: «مصطفی همدانی»، «pajoohe.ir»: «... می‌توان آن‌را همان مدهنه در عرف اخلاق اسلامی نامید». البته در مقاله‌ای دیگر چنین ثبت شده است: «این واژه با مصدر «Tollo» که به معنای حمل کردن، بردن و اجازه دادن است هم خانواده است؛ گویی کسی که تسامح می‌ورزد باری را تحمل می‌کند. از این رو برخی معتقدند نزدیک‌ترین معادل واژه تولرانس، حلم است، زیرا حلم به معنای تحمل امور ناگوار در عین قدرت و قوت است». (مقاله «کاوشی در معنای تساهل و تسامح در دو فرهنگ اسلامی و غربی»، اثر: «غلامحسین خدری»، فصلنامه علمی - ترویجی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)، سال دهم، ش ۳۹، بهار ۱۳۹۴ ش).

۱. نبی مکرم درباره امیرمؤمنان در مقام مجری فرمان خدا بودنش فرمود: «فَأَيُّ حَيْثُ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ غَيْرُ مُدَاهِنٍ فِي دِينِهِ». (الإرشاد، ج ۱، ص ۱۷۳ و غیره).

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۵، ح ۶.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱. پیام قرآن نیز چنین است: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا \* الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِبُونَ صُنْعًا» («الکهف»: ۱۰۳ و ۱۰۴)؛ «بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟ [آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است] در حالی که خود می‌پندارند، خوب عمل می‌کنند». («ترجمه قرآن» (انصاربان)، ص ۳۰۴).

بلکه در مواردی واجب است؛ بنابر این، رفتار دینی، رفتاری است که بر پایه آگاهی از بایدها و نبایدهای شارع در زمان، مکان و شرایط خاص اولیه یا ثانویه تنظیم شود؛ از این رو، این باور که بالجمله «حوزه اصول و ارزش‌ها، هیچ‌گونه تسامح و سازشی را برنمی‌تابد»<sup>۱</sup> درست نیست؛ زیرا، یکی از اصول، ولایت برگزیدگان خدا؛ از جمله امیرمؤمنان است و پیشوای پنجم درباره کسی که از ترس جانش از امیرمؤمنان بیزاری جسته بود فرمود: «فَرَجُلٌ فَقِيهٌ فِي دِينِهِ»<sup>۲</sup> (او مردی دین شناس است)؛ اصل دیگر نیز که اصل الأصول است، اقرار به یگانگی خداوند است و نبی خاتم به «عمار» که از ترس جانش آن را انکار کرده بود، با پشتوانه آیه‌ای از قرآن، فرمود:

يَا عَمَّارُ إِنَّ عَادُوا فَعُدُّ؛ فَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عُدْرَكَ وَأَمَرَكَ أَنْ تَعُودَ إِنَّ

عَادُوا؛<sup>۳</sup> ای عمار، اگر دوباره تو را وادار کردند که کفر بگویی، بگو؛ زیرا خداوند

آیه‌ای درباره عذر تو نازل فرمود و تو را فرمان داد تا در صورت تکرار، تکرار کنی.

آری، اگر گفته می‌شد که تساهل و سستی نشان دادن (کم گذاشتن) در حوزه اصول و ارزش‌ها در غیر موارد تقیه بالجمله منتفی است، فی الجمله قابل دفاع بود؛ اما از این نکته نباید گذشت که در غیر موارد تقیه، تساهل و سستی (کوتاهی) در هیچ حوزه‌ای از حوزه‌های دین، اعم از اصول و فروع (اعم از احکام اولیه و ثانویه) جایز نبوده و منحصر در اصول نیست؛

به عبارت دیگر: کم‌کاری در دین در هیچ شرایطی پسندیده نیست؛ چه در اصول و چه در فروع؛ و نسبت دادن کم‌کاری به کسی که در هنگام تقیه رفتارش تغییر می‌کند درست نیست؛ زیرا، پیش از تقیه، رفتار دینی به‌گونه‌ای بود که انجام می‌شد و هنگام تقیه نیز به‌گونه‌ای است که انجام می‌شود و اگر به درستی انجام شود، رفتار دینی کامل محقق شده است. (فتدبر).

هم‌چنین اگر گفته شود: "نبی خاتم - بنا بر آیه نهم از سوره «القلم» - می‌توانست با تساهل و سستی نشان دادن در حوزه‌ای از حوزه‌های آئینی که پرچمدارش بود، از مخالفانش امتیاز بگیرد ولی چنین نکرد؛ پس، کوتاه آمدن در اصول ناپسند است؛ باید گفت:

۱. مقاله «خاستگاه مدارا و عفو از دیدگاه قرآن و حدیث»، اثر: «جواد ایروانی»، (rasekhood.net). مقاله مذکور، خواندنی است. نویسنده مقاله مذکور، گویا مداهنه را ذاتا مذموم و آن را عبارت از تسامح و انعطاف در اصول و ارزش‌ها می‌داند.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۲۱، ح ۲۱.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۱۹، ح ۱۰ و غیره.

۴. «القلم»: ۹: «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ»؛ «... می‌خواهند که تو سازش کنی و آنها هم با تو بسازند» (ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۶۱۴).

اولاً. نبیّ خاتم تابع فرمان خداست؛ از این رو، اگر فرمان خدا، به نمایش گذاشتن صلابت در شأنی از شؤون دین باشد، همان را محقق می‌کند، چه در اصول باشد و چه در فروع؛

ثانیاً. کوتاه آمدن و سستی نشان دادن در اجرای فرامینی که پس از مدتی پنهان بودن، نشر پیدا کرده و هم‌چنان نیز باید نشر یابد برای کسی که نقش پرچمدار، رهبر و مجری را ایفا می‌کند، رفتاری ناپسند و مسدود کننده راه تحقق این فرمان و به تبع آن، مانع از گسترش مجموع آئین خواهد شد؛ از این رو، یکسان انگاری بدون استثنای وظیفه نبیّ خاتم با دیگران - حتی با پیشوایان معصوم پس از او - درست نیست؛

ثالثاً. اگر میل باطنی و شوق فراوان مخالفان («وَدُوًّا»)، هر دو («تُدْهِنُ» و «یُدْهِنُونَ») باشد، بعید نیست که معنای ادهان از جانب نبیّ خاتم با معنای ادهان از جانب مخالفانش در آیه مورد استناد، متفاوت باشد؛ به عبارت دیگر: مخالفان نبیّ خاتم، مدهانه‌ای را که برای آن حضرت می‌پسندند غیر از آنی است که برای خویش می‌پسندند؛ آنان از حضرت، در ابتدا همراهی با خویش در برخی از باورها (کوتاه آمدن در اجرای فرامین الهی در ظاهر) <sup>۱</sup> و رکون (تمایل به آنان در باطن) را می‌پسندند ولی آیا برای خویش نیز سازش حقیقی با نبیّ خاتم را می‌پسندیدند؟ هرگز! آنان در مقابل، در آوردن ادای سازش کار را برای خویش می‌پسندیدند تا در سایه این فریب‌کاری نبیّ خاتم را خلع سلاح کرده و کاملاً او را به خیال واهی خود در خدمت خود قرار دهند؛ پس معنا چنین می‌شود:

می‌خواهند تو با آنان مدهانه کنی (سازش کنی) و در مقابل، آنان نیز با تو

مدهانه کنند (تو را بفریبند).<sup>۲</sup>

مؤید احتمال مذکور، فرمایش قرآن است که: یهود و نصارا از تو راضی نخواهند شد مگر آن که [کاملاً] از آئینشان پیروی کنی<sup>۳</sup>؛ بنابر این، نهی از مدهانه در آیه مورد بحث، به جهت نهی از کم

۱. مقاله «رفق و مدارا و تفاوت آن با مدهانه و سازشکاری»، اثر: «محمدتقی مصباح یزدی»، تحقیق و نگارش: کریم سبحانی: «... نرمش و سستی در قبال حق مدهانه است و برای فرار از مسؤولیت، انسانهای خودخواه و عاقبت‌طلب آن را دست‌آویز خود ساخته، به آن صورت شرعی نیز می‌بخشند...». اگر چه در این مقاله مدهانه ناشایست، به درستی معنا شده است، اما، فرض مدهانه یگانه‌ای که قبضش ذاتی باشد، خلاف تحقیق است.

۲. پس از نگاشته شدن معنای مذکور، مقاله‌ای بسیار خواندنی و حامل پیامی همسو با معنای مذکور به دست رسید؛ یعنی: مقاله «بررسی تفسیری (دهن) در آیه (وَدُوًّا لَوْ تَدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ)»، اثر: «محمدعلی رضایی کرمانی، عباس اسماعیلی‌زاده، محمدمهدی آجیلیان»، فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات تفسیری، سال هشتم، بهار ۱۳۹۶، شماره ۲۹، ص ۷ تا ۱۸.

۳. البقرة: ۱۲۰: «وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِیَّتَهُمْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»؛ «و هرگز یهودیان و ترسایان از تو راضی نمی‌شوند، مگر آنکه از کیش آنان پیروی کنی. بگو: در حقیقت، تنها هدایت خداست که هدایت [واقعی] است. و

کاری نبیّ خاتم و نفی (پرهیز از) نتیجه‌ای است که در صورت تحقق آن، محقق می‌شود.

## ۲. مداهنه سه ضلعی!

برخی از محققان با عنایت به تحقیقات دیگران، سه ضلع را برای مداهنه تصور کرده‌اند: ۱. ترک نهی از منکر؛ ۲. تأثر از افراد شرور؛ ۳. غفلت از دشمنان.<sup>۱</sup>

بنابر تحقیق، هیچ یک از این سه، از اضلاع و یا از ارکان مداهنه ناپسند (حرام) نیستند. علاوه بر آنکه، ظاهراً مداهنه، منحصر در حرام نیست.

ممکن است تصور شود که تنها دلیل هلاکت اکثریت «اصحاب السبت»،<sup>۲</sup> صرف ترک امر به معروف و نهی از منکر بود؛ اما حق آن است که مشکل آنها صرفاً ترک نهی از منکر نبود؛ بلکه آنان، با آنکه زمینه برای نهی از منکر الهی فراهم بود، این فریضه الهی را ترک کردند و علاوه بر آن به آنهایی که زمینه را برای نهی از منکر الهی فراهم می‌دیدند و چیزی از تحقق این فریضه الهی فروگذار نکرده بودند، می‌گفتند: «لِمَ تَعْظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا»؛<sup>۳</sup> «چرا گروهی را که خدا هلاک کننده آنان یا عذاب کننده آنان به عذابی سخت است، پند می‌دهید؟ [پند دادن شما کاری نابخاست.]»؛<sup>۴</sup> به عبارت دیگر: آنها علاوه بر کم کاری خودشان در دین، تمایل داشتند تا خوبان عمل کننده به وظیفه را هم‌رنگ خویش سازند.

ایه مذکور نشان می‌دهد که اینان، هم دشمن شناس بودند و هم از رفتارشان در دل بی‌زاری می‌جستند (متأثر از رفتارشان نشدند)؛ آری، بزرگ‌ترین جریشان آن بود که می‌توانستند با زبان و یا با رفتار، مانع از تحقق نافرمانی خدا بشوند، اما چه بسا با پیش‌زمینه «تنبلی، سستی و تن‌آسایی و راحت طلبی»<sup>۵</sup> گفتند: به ما چه؟ با سکوت این طیف وسیع از خوبان، تیزی زبان ناهیان از منکر به جهت

چنانچه پس از آن علمی که تو را حاصل شد، باز از هوس‌های آنان پیروی کنی، در برابر خدا سرور و یآوری نخواهی داشت» (ترجمه قرآن «فولادوند»، ص ۱۹).

۱. مقاله «مدارا و مکاشفه»، اثر: «مصطفی همدانی»، «pajoohe.ir». مقاله مذکور، خواندنی است.  
۲. گروهی از بنی‌اسرائیل که بنابر آیات قرآن، به خاطر نافرمانی خدا و صید ماهی در روز شنبه، به عذاب الهی گرفتار شدند (fa.wikishia.net).

۳. الأعراف: ۱۶۴.

۴. ترجمه قرآن (حسین انصاریان)، ص ۱۷۲.

۵. مقاله «رفق و مدارا و تفاوت آن با مداهنه و سازشکاری»، اثر: «محمدتقی مصباح یزدی»، تحقیق و نگارش: کریم سبحانی. در ادامه سخنی نیکو ارائه شده است: «... بالطبع این دسته برای کار خود توجیهی نیز دارند، چون هیچ کس حاضر نیست بگوید آدم بدی هستم و کار بد می‌کنم، بلکه برای رفتار خود محمل خوش ظاهری می‌تراشد. معمولاً توجیه آنان این است که باید با دشمنان مدارا کرد و نباید سخت گرفت، چرا که برخوردهای تند بی‌نتیجه است و گاه به این شعر تمسک می‌کنند: آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروّت با دشمنان مدارا.

کمی‌شان، کند شده و در مقابل، گردش چرخ اقتصاد حرام، به مرور زمان، بیش از پیش سرعت گرفت؛ از این رو، سکوت کنندگان، عامل تداوم حرام و محکوم به عذاب خار کننده الهی شدند. در ماجرای قوم حضرت شعیب نیز واژه «الأخيار = نیکان» برای شصت هزار نفری که به سبب مدهانه با بدان عذاب شدند به کار رفته است، که حاکی از نفی ضلع دوم است. آری، بی تفاوتی رفتاری نسبت به دین‌گریزی اطرافیان و صرف پرداختن به خویش ذاتا مذموم است<sup>۱</sup>.

نتیجه آنکه مدهانه ناپسند، به معنای سستی در دین، در رفتار فردی و بی تفاوتی رفتاری نسبت به دین‌گریزی و هنجار شکنی دیگران؛ آن هم با توجیه غیر وجیه است<sup>۲</sup>؛ شاید مراد محققانی که مدهانه را «افراط در مدارا»<sup>۳</sup> دانستند، همین تفسیر مذکور باشد.

سخن پایانی آنکه بنا بر تحقیق، مدهانه پسندیده، یکی از راهکارهای مدارای پسندیده و مدهانه ناپسند نیز یکی از راهکارهای مدارای ناپسند است.

### ج. ماهیت تقیه

گویا واژه‌های «التُّقَاةُ وَ التَّقِيَةُ وَ التَّقْوَى وَ الاتِّقَاءُ» با رسالت معنایی یگانه<sup>۴</sup> و از ماده «وقی»، حامل معنای «دَفَعُ شَيْءٍ عَنِ شَيْءٍ بغيره»<sup>۵</sup> (دفع چیزی از چیزی با چیزی دیگر = صیانت از چیزی

- گاهی به احادیثی چنگ می‌زنند که عامل دست‌یابی به سعادت را مدارای با دیگران معرفی می‌کند...».
۱. بنا بر روایتی، خداوند در تعلیل هلاکت شخصی که به درگاهش مناجات و گریه و زاری داشت، فرمود: «إِنَّ ذَلِكَ [إِنَّ] ذَا [رَجُلٍ لَمْ يَتَمَعَّرْ وَجْهَهُ غَضَبًا [غَيْظًا] لِي قَطًّا] (او مردی است که هیچ‌گاه برای من از ناراحتی فراوان چهره‌اش برافروخته نشد). (الکافی، ج ۵، ص ۵۹، ح ۸ و غیره). پیشوای ششم در مذمت برخی از احبار و متناسب با آیه «۷۹» از سوره «المائدة» فرمود: هرگز در جمع گناهکاران شرکت نکرده و با آنان نشست و برخاست نداشتند، بلکه «كَانُوا إِذَا لَقَوْهُمْ ضَجِحُوا فِي وُجُوهِهِمْ وَ أُسُوا بِهِمْ»؛ با لبی خندان با آنها روبرو شده و با آنان ارتباط دلی برقرار می‌کردند. (تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۳۵، ح ۱۶۱).
  ۲. مقاله «رفق و مدارا و تفاوت آن با مدهانه و سازشکاری»، اثر: «محمدتقی مصباح یزدی»، تحقیق و نگارش: کریم سبحانی: «... نرمش و سستی در قبال حق مدهانه است و برای فرار از مسؤولیت، انسانهای خودخواه و عاقبت‌طلب آن را دست‌آویز خود ساخته، به آن صورت شرعی نیز می‌بخشند...».
  ۳. مقاله «قاطعیت و مدارا از دیدگاه امام علی»، اثر: «سید غلام‌حسین حسینی»، مجله حوزه و دانشگاه، شماره ۲۶، سال ۱۳۸۶ ش. البته در مقاله مذکور، ناپسند بودن مدهانه، ذاتی معرفی شده است.
  ۴. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۲: «و قوله تعالى: [إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً] [آل عمران: ۲۸]: [يجوز أن يكون مصدرًا و أن يكون جمعًا، و المصدر أجود لأن في القراءة الأخرى: إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تَقِيَةً. و ص ۴۰۴: «التَّقِيَةُ وَ التُّقَاةُ بمعنى»؛ مجمع البحرين، ج ۱، ص ۴۵۲: «التَّقِيَةُ وَ التُّقَاةُ اسمان موضوعان موضع الاتِّقَاءِ».
  ۵. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۲: برخی معتقدند «کله واحد».
  ۶. معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۳۱.

در برابر چیزی با کمک چیزی دیگر) است؛<sup>۱</sup> از سه «چیز» مذکور:

اولی عبارت است از ضرری که بازدارندگی آن بنا بر شرع و عقل واجب یا راجح است؛ دومی همانند جان، مال، آبرو و هر چیز نفیس مادی و معنوی فردی و جمعی که بنا بر شرع و عقل حفاظتش واجب یا راجح است؛ سومی عبارت است از فعل (به نمایش گذاشتن برخی از رفتارهای مقتضی) و ترک (همانند سکوت، ترک رفتارهای معمول و غیره).

### ۱. ارکان تقیه در چند نمونه

ظاهراً چهار رکن برای «تقیه» متصور است: ۱. «مُتَّقِيٌّ یا متوقِّيٌّ» (دافع یا صائن = بهره گیرنده از ابزار بازدارندگی)؛ ۲. «وَقَاءٌ» یا «وَقَايَةٌ»<sup>۲</sup> یا «وَأَقِيَةٌ» (کل ما وَقَى شَيْئاً<sup>۳</sup> = ابزار بازدارندگی، بازدارنده)؛ ۳. «وَقَاءٌ لَهُ» (حراست شونده)؛ ۴. «مُتَّقِيٌّ یا متوقِّيٌّ» (پرهیز شونده).

ارکان اربعه مذکور، در چهار نمونه، به شرح ذیل متصور است:

نمونه یک. عبارت «اتَّقُوا اللَّهَ»<sup>۴</sup> و نظایر آن:

رکن ۱. بهره گیرنده از ابزار بازدارندگی: شخص خدا باور؛

رکن ۲. ابزار بازدارندگی: انجام بایدها، ترک نبایدها و تجلی بخشیدن به مکارم اخلاقی<sup>۵</sup>؛

مصادیق «وَقَايَةٌ» (بازدارنده) قابل احصاء نیست؛ اما، مصادیق را ذیل عناوین کلی می توان جستجو کرد؛ همانند: فرمان برداری از خدا، توقف در شبهات، فروتنی برای خدا، پُر تلاش بودن [در مسیر بر افراشته تر شدن پرچم توحید]، خیرخواه برگزیدگان خدا بودن، سرعت و سبقت در کسب

۱. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۸۱: «و التَّقْوَى جعل النفس في وقاية مما يخاف... اتقى فلان بكذا: إذا جعله وقاية لنفسه».

۲. معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۳۱: «الوقاية: ما يقى الشيء»؛ «المحيط في اللغة»، ج ۶، ص ۶۸: «الوقاية والوقاء: كل ما وقى شيئاً».

۳. کتاب العين، ج ۵، ص ۲۳۸: «و كل ما وقى شيئاً فهو وقاءٌ له و وقايةٌ»؛ «المحيط في اللغة»، ج ۶، ص ۶۸. ۴. آیات ابتدایی سورة «البقرة».

۵. مانند «اتَّقُوا يَوْمًا» (۳ بار در قرآن ثبت شده است) و «اتَّقُوا النَّارَ» (۲ بار در قرآن ثبت شده است)؛ معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۳۱: «قال النبي...: اتَّقُوا النَّارَ و لو بشقِّ تمرّة». و كأنه أراد: اجعلوها وقايةً بينكم و بينها»؛ «نهج البلاغة»، ص ۵۲۰: «كُنَّا إِذَا احْمَرَّ النَّاسُ اتَّقِينَا بِرَسُولِ اللَّهِ فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ». لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۴: «أى: جعلناه وقايةً لنا من العدوِّ قَدَامَنَا و اسْتَقْبَلْنَا العدوَّ به و قُمْنا خَلْفَهُ وقايةً»؛ مجمع البحرين، ج ۱، ص ۴۵۲: «قولهم: اتَّقَاهُ بحقه أى: استقبله به؛ فكأنه جعل دفعه حقه إليه وقايةً من المطالبة».

۶. عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۷، ح ۵۵ و غیره: (امیرمؤمنان درباره راهکار آمادگی برای مرگ فرمود): «أَدَاءُ الْفَرَائِضِ وَ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ الإِشْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ».

خوشنودی خدا و پرهیز از آن چه خدا از آن پرهیز داده است. حقایق مذکور، بنا بر علاقه کلیت یا اطلاق کل بر جزء<sup>۱</sup>، از مصادیق «تقوی» شمرده شده است.<sup>۲</sup>

«وقایه»، در قرآن کریم به دو قسم کلی تقسیم می‌شود: ۱. باورها؛ مانند: ایمان به غیب، ایمان به پیام‌های آسمانی تمامی برگزیدگان خدا، باور قطعی به معاد. این‌ها نقش روح را در کالبد رفتارهای بازدارنده ایفا می‌کنند<sup>۳</sup>؛ ۲. رفتارها؛ مانند: اقامه نماز، بهره‌مند کردن دیگران از آن چه خدا روزی کرده است<sup>۴</sup>، چه زیاد (در حال توانگری) و چه کم (در حال تهی دستی)، فرو بردن خشم، عفو و گذشت، رفتاری سه‌گانه (یاد خدا، طلب آموزش ترک اصرار بر گناه) پس از گناه<sup>۵</sup>، خشیت از خدا در خلوت، ترسی آمیخته از تعظیم پروردگار نسبت به قیامت<sup>۶</sup> و غیره.

رکن ۳. حراست شونده: خویشتن؛ در آیه‌ای دیگر چنین ثبت شده است: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا»<sup>۷</sup>؛

رکن ۴. پرهیز شونده: [عذاب یا غضب (جزاء دادن بر اساس عدالت)] خدا. پنهان نماند، در عباراتی نظیر خوف از خدا که در ثقلین<sup>۸</sup> بازتاب یافته است نیز باید مضافی در تقدیر گرفت؛ مانند: خوف از [عدالت]<sup>۹</sup> خدا یا خوف از [مقام]<sup>۱۰</sup> خدا (= خشیت).

بنابر این، معنا، - بر اساس «دفع چیزی از چیزی با چیزی دیگر» - چنین است: با انجام بایدها، ترک نبایدها و تجلی بخشیدن به مکارم اخلاقی، عذاب یا غضب خدا را از خویش بازدارید.

نمونه دو. پیشوای پنجم و شکافنده دانش‌ها فرمود:

۱. همانند اطلاق «أصابع» بر «أنامل» (البقرة: ۱۹): «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ»؛ نوح: ۷: «جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ»؛ اطلاق «يَد» بر انگشتان: المائدة: ۳۸: «فَأَقْطَعُوا آيْدِيَهُمْ».

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۲۶، ح ۱؛ مختصر البصائر (گزیده کتاب «سعد بن عبدالله اشعری قمی»)، ص ۲۳۸، ح ۴: «فَإِنَّ مِنَ التَّقْوَى الطَّاعَةَ... فَإِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ فَقَدْ أَحْرَزَ نَفْسَهُ مِنَ النَّارِ بِإِذْنِ اللَّهِ...».

۳. ۵۴ بار در قرآن ثبت شده است.

۴. البقرة: ۳.

۵. آل عمران: ۱۳۴ و ۱۳۵.

۶. الأنبياء: ۴۹.

۷. التحريم: ۶.

۸. الکافی، ج ۲، ص ۶۷ و ۶۸، ح ۲ (پیشوای ششم): «خَفِيَ اللَّهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَ إِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ». و غیره.

۹. دعای جوشن کبیر: «بَا مِنْ لَا يَخَافُ إِلَّا عَذْلَهُ». بازگشت خوف از عدالت نیز به خوف از کوتاهی‌ها و گناهان بنده است (قرب الإسناد، ص ۱۵۶: «امیرمؤمنان عليه السلام و غیره: وَ لَا يَخَافُ إِلَّا ذَنْبَهُ»).

۱۰. الرحمان: ۶۴؛ النازعات: ۴۰: «خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ».



وَاللّٰهُ اِنِّيْ لَأَصْنَعُ بَعْضَ وُلْدِيْ وَ اَجْلِسُهُ عَلٰى فَخْرِيْ وَ اَكْثِرُ لَهُ الْمَحَبَّةَ وَ اَكْثِرُ لَهُ الشُّكْرَ وَ اِنَّ الْحَقَّ لِعَيْرِمٍ مِّنْ وُلْدِيْ وَ لَكِنْ مَّحَافِظَةً عَلَيْهِ مِنْهُ وَ مِنْ غَيْرِهِ لِيَتَلَّا يَصْنَعُوْا بِهٖ مَا فَعَلَ يٰسُوْفَ وَ اِخْوَتِهٖ...<sup>۱</sup>؛ به خدا قسم، گاهی با برخی از فرزندانم مصانعه (ظاهر نمایی، مدارا و مدهانه<sup>۲</sup>) می‌کنم و او را روی ران پای خود نشانده و به او محبت بسیار کرده و از وی بسیار سپاس‌گزاری می‌کنم، - درحالی که فرزند دیگر من لایق این رفتار است - تا فرزندی که لایق احترام بیشتر است از او و غیر او (از برادران و خواهرانش) در امان مانده و آنان همان کاری را که برادران یوسف با یوسف کردند، با او نکنند.

چهار رکن تقیه، در حقیقت تلخ فوق، به شرح ذیل قابل تصور است:

رکن ۱. بهره‌گیرنده از ابزار بازدارندگی: پیشوای پنجم؛

رکن ۲. ابار بازدارندگی: رفتاری تصنعی (ظاهر نمایی، مدارا و مدهانه)؛

رکن ۳. حراست شونده: یکی از فرزندان؛

رکن ۴. پرهیز شونده: فرزندان دیگر.

نمونه سه. بنابر موثقه‌ای در «الکافی» و غیره<sup>۳</sup>، پیشوای ششم، امام صادق علیه السلام، پس از آنکه قسم یاد کرد که تقیه، از دین خدا است، به سخنان دو پیامبر خدا به‌عنوان مصداق تقیه اشاره فرمود؛ یکی از این دو پیامبر بزرگ، حضرت یوسف بود که فرمود: «أَبْتَهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ»؛ ای اهل قافله، قطعاً شما دزدید!.

ماجرا آن است که پس از شناخت حضرت یوسف توسط بنیامین، بنابر مصالحی، حضرت یوسف تصمیم گرفت تا برادرش بنیامین را نزد خود نگاه دارد؛ از طرفی برادران نیز تعهد داده بودند تا او را به پدر باز گردانند؛ از این‌رو، به بنیامین گوشزد کرد که بناست از ترفندی - برای نگاه داشتنش - بهره

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۶۶، ح ۲؛ پنهان‌نماند، گویا عبارت‌های «وَأَفْكَرُ لَهُ فِي الْمَلْحِ» (وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۲۴۶) و «وَأَكْثَرُ لَهُ الْمَخَّ وَ أَكْبَرُ لَهُ الشُّكْرُ؛ مغز استخوان گوسفند یا شتر را جدا کرده و به او داده و شکر در دهانش می‌نهم» (بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۷۸، ح ۷۵)، تصحیف عبارت «أَكْثَرُ لَهُ الْمَحَبَّةَ وَ أَكْثَرُ لَهُ الشُّكْرَ» است.  
 ۲. المحيط فی اللغة، ج ۱، ص ۳۳۷: «التَّصْنَعُ: التَّرَائِي»؛ معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۰۸: «المُدَاهَنَةُ، وَ هِيَ المَصَانَعَةُ. دَاهَنَتْ الرَّجُلَ، إِذَا وَ ارْتَبَتْهُ وَ أَطَهَّرَتْ لَهُ خِلاَفَ مَا تُضْمِرُ لَهُ»؛ النِّهَايَةُ فِي غَرِيبِ الْحَدِيثِ وَ الْأَثَرِ، ج ۳، ص ۵۶: «كَانَ يَصْنَعُ قَائِدَهُ؛ أَي: يَدَارِيهِ»؛ لسان العرب، ج ۱۴، ص ۴۰۵: «المُصَانَعَةُ، وَ هِيَ المُدَارَاةُ».  
 ۳. المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۸، ح ۳۰۳ و الکافی، ج ۲، ص ۲۱۷، ح ۳ و غیره: «...إِي وَ اللّٰهُ مِنْ دِينِ اللّٰهِ...».  
 ۴. یوسف: ۷۰.

ببرد؛ ترفندی که خدا می‌فرماید: ما به او آموختیم؛ آری، قسمتی از ترفندی که خدا به آن حضرت آموخت، سخن مذکور بود که به فرمان پیامبر خدا و البته در حضور خود او ایراد شد.<sup>۲</sup>

رئیس مذهب شیعه، با اشاره به تقیه حضرت یوسف، هدف او را از این سخن [و بلکه از مجموع ترفند]، «إِزَادَةُ الْإِصْلَاحِ»<sup>۳</sup> معرفی فرمود؛ اراده اصلاح نیز زمانی است که فساد محقق شود؛ بنابراین، چهار رکن تقیه، در ماجرای حضرت یوسف به شرح ذیل متصور است:

رکن ۱. بهره‌گیرنده از ابزار بازدارندگی: حضرت یوسف؛

رکن ۲. ابزار بازدارندگی: توریه: حضرت یوسف نفرمود که شما دزد جام هستید؛ بلکه از سخنی دو پهلو بهره برد و مراد خودش آن بود که شما برادران یوسف را از پدرش ربودید؛

رکن ۳. حراست شونده: خود حضرت یوسف و خانواده‌اش (اعم از برادران و پدر و غیره)؛

رکن ۴. پرهیز شونده: فساد: گویا فساد که حضرت یوسف در صدد اصلاح و دفع آن بر آمده بود، عبارت است از گناه بزرگی که همچنان بر دوش برادرانش سنگینی می‌کرد و چه بسا - اگر تدبیری جدی صورت نمی‌گرفت - سنگین‌تر هم می‌شد<sup>۴</sup> و به تبع آن، دوری فرزند با پدری که اشک و آه جانسوز، همراه همیشگی او است.

نمونه ۴. امام، جعفر بن محمد الصادق عليه السلام، از جمله پیشوایانی است که در اوج غربت و سخت‌گیری حاکمان وقت می‌زیست؛ در احوالات این واسطه فیض الهی نوشته‌اند، در روزی که برای مردم یوم الشک بود ولی امام می‌دانست که روز اول ماه مبارک رمضان است، در حیره (نزدیک

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۴۸: «... فَأَنَا أَحْتَالُ بِحِيلَةٍ فَلَا تُنْكِرُ إِذَا رَأَيْتَ شَيْئاً وَ لَا تُخَيِّرُهُمْ...» و «تفسیر العیاشی»، ج ۲، ص ۱۸۲: «فَلَا تَبْتِئِسْ [یوسف]: «۶۹] بِمَا تَرَانِي أَعْمَلُ وَ أَكْتُمُ مَا أَحْبَبْتُكَ بِهِ وَ لَا تَحْزَنْ وَ لَا تَخَفْ...».

۲. یوسف: ۷۶: «... كَذَلِكَ كَذَّبْنَا لِيُوسُفَ...».

۳. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۴۸: «... ثُمَّ أَمَرَ مُنَادِيًا يَنَادِي...»؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۸۲: «فَلَجِحَّهُمْ يُوسُفُ وَ فِتْيَتُهُ فَنَادُوا فِيهِمْ».

۴. الکافی، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۱۷.

۵. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۸۵، ح ۵۰ و معانی الأخبار، ص ۲۱۰، ح ۱؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۵۲، خ ۴: «إِنَّهُمْ سَرَقُوا يُوسُفَ مِنْ أَبِيهِ أَلَا تَرَى أَنَّهُ قَالَ لَهُمْ حِينَ قَالُوا «مَاذَا تَفْعَلُونَ قَالُوا نَفْقَدُ صُوعَ الْمَلِكِ» [یوسف]: «۷۱ و ۷۲] وَ لَمْ يَقُولُوا سَرَقْتُمْ صُوعَ الْمَلِكِ إِنَّمَا عَنَى [أَنَّكُمْ] سَرَقْتُمْ يُوسُفَ مِنْ أَبِيهِ».

۶. همان‌گونه که برادران یوسف، پس از مشاهده جام در بار بنیامین، بی‌مهابا و فریب کارانه پای را از حد فراتر گذاشته و به چشمان آن حضرت نگرسته و ابتدا با قضاوتی عجولانه برادرشان بنیامین را دزد خوانده و در ادامه، دزدی او را ژنتیکی و تأثیر پذیرفته از دزدی برادرش؛ یعنی: خود حضرت یوسف معرفی کردند. («یوسف»: ۷۷: «قَالُوا إِنَّ بَشْرَقَ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلٍ»).

نجف)، در نزد حاکم عباسی (ابوالعباس سفاح)، حضور داشت، او از امام پرسید: نظرت درباره امروز چیست (امروز باید روزه گرفت)؟ امام فرمود: اگر تو روزه بگیری ما نیز روزه می‌گیریم و اگر نگیری، ما نیز نمی‌گیریم. امام فرمود: با او غذا خوردم در حالی که می‌دانستم ماه مبارک است و به جا آوردن قضایش برای من آسان‌تر است از آنکه گردنم زده شود و خدا عبادت نشود.<sup>۱</sup> هم‌چنین امام، منصور دوانیقی را امیرالمؤمنین<sup>۲</sup> خطاب می‌کرد و گاهی برای فرو کاستن خشمش او را از نسل ابراهیم، ایوب و یوسف علیهم‌السلام می‌خواند.<sup>۳</sup> بنابر آنچه گذشت، چهار رکن تقیه، در ماجرای پیشوای ششم به شرح ذیل متصور است:

رکن ۱. بهره‌گیرنده از ابزار بازدارندگی: پیشوای ششم؛

رکن ۲. ابزار بازدارندگی: توریه، مدارا، مدهانه و ترک کاری که در غیر مقام تقیه، انجامش واجب بود (یعنی: روزه و امر به معروف و نهی از منکر) و انجام کاری که در غیر مقام تقیه حرام بود (یعنی: روزه‌خواری)؛

۱. الکافی، ج ۴، ص ۸۳، ح ۷: «... فَقُلْتُ ذَلِكَ إِلَى الْإِمَامِ إِذَا صُمْتُ صُمْناً وَإِنْ أَفْطَرْتُ أَفْطَرْنَا فَقَالَ يَا غُلَامُ عَلَيَّ بِالْمَائِدَةِ فَأَكَلْتُ مَعَهُ وَ أَنَا أَعْلَمُ وَاللَّهِ أَنَّهُ يَوْمٌ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَكَانَ إِفْطَارِي يَوْمًا وَ قِصَاؤُهُ أَيْسَرَ عَلَيَّ مِنْ أَنْ يَضْرِبَ عُنُقِي وَ لَا يَعْبُدَ اللَّهَ». و ح ۹: «... قُلْتُ الصَّوْمُ مَعَكَ وَ الْفِطْرُ مَعَكَ...»؛ تهذیب الأحكام، ج ۴، ص ۳۱۷، ح ۳۳ (صحیحه): «قُلْتُ... يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا صَوْمِي إِلَّا بِصَوْمِكَ وَ لَا إِفْطَارِي إِلَّا بِإِفْطَارِكَ... فَذَنُوبٌ فَأَكَلْتُ وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ». حتی امام، در غیر از این ماجرا و در روز یوم الشک، هنگامی که از او کسب تکلیف کردند شخصی را فرستاد تا ببیند سلطان چه تصمیمی گرفته است؛ هنگامی که گفته شد امیر، امروز را روزه نگرفت، «فَدَعَا بِالْغَدَاءِ فَتَعَدَّيْنَا مَعَهُ»؛ فرمان داد تا بساط صبحانه را فراهم کنند و خود امام نیز تناول فرمود. (القیه، ج ۲، ص ۱۲۷، ح ۱۹۲۶)

۲. اگر چه امام، برای رام کردن منصور دوانیقی و به دست گرفتن افسار اراده‌اش گاهی او را با این لقب می‌خواند؛ اما، در همان حال به او می‌فهماند که شخصی با عظمت در برابرش حاضر است. در یکی از ملاقات‌ها هنگامی که با لباس و کمر بند سفید و سوار بر قاطر شهباء (سفید با خال‌های سیاه) نزد منصور حاضر شد، او با سخریه گفت: آیا خودت را شبیه پیامبران کردی! حضرت فرمود: چه‌گونه مرا از فرزندان پیامبران جدا می‌پنداری!... [باز در ضمن گفتگویی] منصور گفت: فقهت را به رخ من می‌کشی! حضرت پاسخ داد: «وَ أَنِّي تُبَعِّدُنِي مِنَ الْفِقْهِ وَ أَنَا ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ»؛ چه‌گونه مرا از فقه دور می‌پنداری با آن‌که پسر رسول خدا هستم! این قدرت‌نمایی در حالی است که در بخشی از همین محاوره و پس از شنیدن تهدید فرمود: «وَ لِمَ ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!». (الکافی، ج ۶، ص ۴۴۵ و ۴۴۶، ح ۳).

۳. الکافی، ج ۲، ص ۵۶۳، ح ۲۲: «... يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ اللَّهَ ابْتَلَى أَبُوبَ فَصْبَرَ وَ أَعْطَى دَاوُدَ فَشَكَرَ وَ قَدَّرَ يَوْسُفَ فَغَفَرَ وَ أَنْتَ مِنْ ذَلِكَ النَّسْلِ وَ لَا يَأْتِي ذَلِكَ النَّسْلُ إِلَّا بِمَا يَشْبِهُهُ...». البته امام، در ادامه خیلی سربسته تهدید هم کرد. «همان»: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ لَمْ يَنْتَلِ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَدٌ دَمًا إِلَّا سَلَبَهُ اللَّهُ مُلْكَهُ»؛ «کشف الغمّة»، ج ۲، ص ۲۰۳: «فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا أُجِدُّ بَدَأًا مِنَ النَّصَاحَةِ لَكَ فَاقْبَلْهَا إِنَّ شَيْئًا أَوْ لَا قَالَ قُلْ قَالَ إِنَّهُ قَدْ مَضَى لَكَ ثَلَاثَةُ أَسْلَافٍ أَبُوبُ ابْتَلَى فَصَبَرَ وَ سُلَيْمَانُ أُعْطِيَ فَشَكَرَ وَ يَوْسُفُ قَدَّرَ فَغَفَرَ فَاقْتَدِ بِأَيْهِمْ شَيْئًا قَالَ قَدْ عَفَوْتُ». و غیره.

## ۲. واکاوی پیام نمونه‌ها

چهار نمونه فوق می‌توانند حامل پیام‌های ذیل باشند:

یک. گاهی تقوا، به پرهیزکاری ترجمه می‌شود؛ اگر این ترجمه ناظر به رکن دوم تقیه (واقیه: ابزار بازدارندگی) باشد، درست نیست؛ زیرا، همان‌گونه که در ذیل نمونه اول گفته شد، واقیه در «اتَّقُوا اللَّهَ» و نظایر آن، صرفاً پرهیزکاری نبوده و انجام بایدها و تحقق‌بخشی به مکارم اخلاقی غیر پرهیزی (همانند: سخاوت، زیبا سخن گفتن و غیره) را نیز شامل می‌شود؛ آری، اگر این ترجمه ناظر به رکن چهارم (پرهیز شونده) باشد پسندیده است و لی تمام المعنی نیست. (فتدبر).

دو. گاهی مدارا و مداهنه - با عنایت به نمونه‌های دوم و چهارم - احیاگر رکن دوم در تقیه (واقیه) شده و نقش ابزار بازدارندگی را ایفا می‌کنند. دو نمونه دیگر نیز در سیره معصومان به شرح ذیل است:

۱. «احمد برقی» در کتاب «المحاسن»، ذیل «باب الإغضاء و المداراة»، از پیشوای ششم روایت کرد که آن حضرت چه‌بسا می‌شنید یکی از ناصبی‌ها بدون آنکه متوجه امام باشد، به امیرمؤمنان دشنام می‌داد و ناسزا می‌گفت؛ با این حال، امام با روی باز با او روبه‌رو شده و در سلام و مصافحه پیش‌دستی می‌فرمود.<sup>۱</sup>

۲. بنابر روایتی که فریقین ثبت کرده‌اند، نبی مکرم، شخصی منفور را با روی باز و بسیار نیکو به حضور پذیرفت؛<sup>۲</sup> این در حالی است که خود نبی مکرم فرمان داده بود تا با ترش‌روئی و چهره‌ای در هم کشیده با گناه‌کاران روبه‌رو شوند.<sup>۳</sup> پنهان‌نماند با توجه به آنکه

۱. علامه مجلسی درباره تعلیل امام علیه السلام نوشت: «أی: یكون قتلی سببا لأن یترك الناس عبادة الله فإن العبادة إنما تكون بالإمام و ولايته و متابعتة» (مرآة العقول، ج ۱۶، ص ۲۴۰). در تایید فرمایش «علامه» باید گفت که پیشوای پنجم فرمود: «بنا عبد الله و بنا عرف الله و بنا و حد الله تبارك و تعالی...» (الكافی، ج ۱، ص ۱۴۵، ح ۱۰ و غیره).  
 ۲. همان، ج ۱، ص ۲۵۹، ح ۳۱۳: «فَوَ اللَّهِ لَرُبَّمَا سَمِعْتُ مَنْ يَشْتُمُ عَلِيًّا وَ مَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ إِلَّا أَسْطُوَانَةٌ فَاسْتَبْرَأْتُ بِهَا فَإِذَا فَرَعْتُ مِنْ صَلَاتِي فَأَمُرُّ بِهِ فَأَسْلَمُ عَلَيْهِ وَ أَصَافِحُهُ»؛ مسند إسحاق بن راهویه، ج ۲، ص ۳۰۸، ح ۸۳۲؛ مسند أحمد، ج ۴۰، ص ۱۲۷؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۰۲، ش ۲۵۹۱ و غیره: «... فَلَمَّا دَخَلَ [عَلَيْهِ] أَلَانَ لَهُ الْقَوْلَ...».  
 ۳. الزهد، ص ۹، ح ۱۶؛ الكافی، ج ۲، ص ۳۲۶، ح ۱: «... فَلَمَّا دَخَلَ أَقْبَلَ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ وَ بَشْرُهُ إِلَيْهِ...»؛ همچنین ر.ک: ص ۲۶۰، ح ۳۱۴.  
 ۴. الكافی، ج ۵، ص ۵۹، ح ۱۰ و تهذیب الأحكام، ج ۶، ص ۱۷۷، ح ۵ و غیره: «أَمَرْنَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ تَلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي بِوُجُوهِ مَحْفَهْرَةٍ».

نبی مکرم در ادامه، با تعبیری، آن شخص را «مِنْ شَرِّ عِبَادِ اللَّهِ» خواند و به مناسبتی دیگر نیز فرمود: «شَرُّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يَكْرُمُونَ اتِّقَاءَ شَرِّهِمْ» (در روز قیامت، شروترین مردمان در نزد خدا کسانی هستند که به خاطر بازداشتن شرشان اکرام می شدند)؛ روشن می شود این رفتار، عند الضرورة و تقیه ای بوده است؛ بنابر این، نیازی به این توجیه نیست که: "نبی مکرم نسبت به آن شخص منفور، «ذو لسانین» رفتار نکرد؛ یعنی: این گونه نبود که در حضورش او را مدح کند و در غیابش او را مذمت کند"؛ زیرا، به هنگام تقیه، مدح کسی که مستحق مدح نیست، جایز است.

سه. تحقق تقیه، صرفاً وابسته به حضور در جمع تکفیریها و مخالفان خونریز و جنایت کار نیست؛ زیرا در نمونه دوم، در مذهبی ترین خانواده و آن هم در بین هم خون ها و آن هم در بین امام زاده ها نیز جریان یافته است؛ بنابر این، اگر معصوم فرمود: تقیه، دین من و دین نیاکان من است<sup>۲</sup> و از دین خداست<sup>۳</sup> و اگر بزرگان جهان اسلام از آن بهره گرفته و مبلغ آن بوده اند، چه بسا به خاطر اهمیت کاربرد آن - حتی در کوچک ترین نهاد اجتماعی؛ یعنی: خانواده (حتی بین زوجین) و حتی در خانواده های خیلی مذهبی - است!

آری، گستره تقیه بسیار وسیع بوده و هر کجا که ضرورت ایجاب کند، میدان برای جولان دادن تقیه مهیا می شود و چه بسا دو شخص بهشتی، در اوج رفاقت و محبت و یکدلی و برادری، در برخی از امور، با یکدیگر رفتاری تقیه ای را به نمایش بگذارند؛ همان گونه که سید الساجدین، درباره سلمان و اباذر، و در اهمیت بهره گیری از تقیه، فرمود:

وَاللَّهِ لَوْ عَلِمَ ابُودُرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَ لَقَدْ آخَى رَسُولُ اللَّهِ بَيْنَهُمَا  
فَمَا ظَنُّكُمْ بِسَائِرِ الْخَلْقِ؛<sup>۴</sup> به خدا سوگند، اگر ابوذر از آن چه در دل سلمان  
می گذرد آگاه بود، او را می کشت در حالی که نبی مکرم بین آن دو عقد برادری

۱. مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۲۸۱: «... بذل له من دنياه حسن العشرة و طلاقة الوجه، و لم يرو أنه مدحه حتى...».  
 ۲. المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۵، ح ۲۸۶: «إِنَّ التَّقِيَّةَ دِينِي وَ دِينُ آبَائِي وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»؛ الكافي، ج ۲، ص ۲۱۹، ح ۱۲ و غيره: «... التَّقِيَّةُ مِنْ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ...».  
 ۳. المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۸، ح ۳۰۳؛ الكافي، ج ۲، ص ۲۱۷، ح ۳ و غيره: «... إِي وَ اللَّهِ مِنْ دِينِ اللَّهِ...».  
 ۴. «واقع التقية عند المذاهب و الفرق الإسلامية من غير الشيعة الإمامية»، اثر: ثامر هاشم عمیدی. نویسنده در سه فصل (الفصل الأول: معنى التقيّة و مصادرها التشريعية، الفصل الثاني: موقف الصحابة و التابعين و غيرهم من التقيّة و الفصل الثالث: التقيّة في فقه المذاهب و الفرق الإسلامية) و «۲۳۵» صفحه، مباحثی قابل تقدیر و ارزنده ارائه کرده است.  
 ۵. الكافي، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۲.

خواند. [امام در ادامه فرمود: ] پس گمانتان درباره دیگران چیست؟! (دیگران نیز به طریق اولی باید از تقیه بهره ببرند، حتی در خودمانی‌ترین جمع‌ها؛ البته اگر ضرورت ایجاب کند<sup>۱</sup>).

چهار. لازم نیست که بهره‌گیرنده از تقیه در مقام ضعف و ناتوانی باشد؛ چه‌بسا اگر شخصی، در جایگاه حضرت یوسف و در اوج عزت هم که باشد، ممکن است بنا بر ایجاب ضرورت، از تقیه بهره برد؛ حتی نبی‌خاتم نیز در اوج قدرت و رهبری جهان اسلام، گویا - در غیر از ابلاغ آیه ولایت - تا واپسین لحظات عمر مبارک از تقیه بهره می‌برد<sup>۲</sup>.

پنج. گاهی یک فعل (افطار در روز اول ماه مبارک) برای یک نفر (حاکم عباسی) منکر و همان فعل، در همان زمان و مکان، برای دیگری (امام)، معروف است؛ بنابر این، اگر چه امام، در هنگام تقیه امر به معروف (و جوب روزه ماه مبارک برای حاکم) و نهی از منکر (افطار در روز ماه مبارک برای حاکم) را ترک کرد و خود نیز افطار کرد؛ اما هر دو کار امام، معروف (رفتاری که بر اساس بایدها و نبایدهای الهی تنظیم شده است)، آن هم از جنس واجب بود. به عبارت دیگر: هنگام تقیه، واجب و حرام تقیه‌ای (= دین) جایگزین واجب و حرام غیر تقیه‌ای (= دین) می‌شود؛ از این رو، این سخن، که امام، با ترک نهی از منکر و افطار روزه، مرتکب حرامی مجوز دار شد، درست نیست؛ زیرا، حرام، تا ابد حرام و واجب، تا ابد واجب است و خلاف آن دو در هیچ شرایطی مجوز ندارد. (فتدبر).

آری، همان‌گونه که تنظیم نکردن رفتار با شاخص احکام (واجب و حرام) غیر تقیه‌ای در جایی که رفتار تقیه‌ای جایگاهی ندارد، کم‌کاری در دین و غیر مجاز و ناشایست است، تنظیم نکردن رفتار با شاخص احکام (واجب و حرام) تقیه‌ای در جایی که باید چنین باشد نیز کم‌کاری در دین و غیر مجاز و ناشایست است<sup>۳</sup>؛ آری، گاهی اختیار تنظیم رفتار با شاخص تقیه به دست مکلف است؛ از این رو، اگر رفتار تقیه‌ای ترک شده و صرفاً نفس مکلف دچار آسیب شود، چنین رفتاری مصداق کم‌کاری در دین نیست، بلکه درباره تارک تقیه در چنین شرایطی می‌توان گفت: «تَعَجَّلَ إِلَى الْجَنَّةِ»<sup>۴</sup>.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۱۹، ح ۱۳: «التَّقِيَةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ وَ صَاحِبِهَا أَعْلَمُ بِهَا حِينَ تَنْزِلُ بِهِ».  
 ۲. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۰، ح ۱۰: «قَالَ رَجُلٌ لِلرَّضَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّهُ بَرَّوَى... تُؤَفِّي رَسُولَ اللَّهِ وَ هُوَ فِي تَقِيَةٍ؛ فَقَالَ: أَمَّا بَعْدَ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ [المائدة: ۶۷] فَإِنَّهُ أَرَادَ كُلَّ تَقِيَةٍ بِضَمَانِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بَيَّنَّ أَمْرَ اللَّهِ تَعَالَى... وَ أَمَّا قَبْلَ نُزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ فَلَعَلَّهُ».

۳. الکافی، ج ۱، ص ۶۵، ح ۴: «...إِنْ تَرَكَهُ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ...».

۴. الکافی، ج ۲، ص ۲۲۱، ح ۲۱: رفتار حضرت «آسیه» و «میثم تمار» نیز از همین سنخ است. الکافی، ج ۲، ص ۲۲۰، ح ۱۵: «مَا مَنَعَ مِثْمَ رَحِمَهُ اللَّهُ مِنَ التَّقِيَةِ فَوَ اللَّهُ لَقَدْ عَلِمَ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي عَمَّارٍ وَ أَصْحَابِهِ...».

## دو نکته:

یک. تقیه، مراتبی دارد؛ ظاهراً بالاترین مرتبه آن، واکنشی است همانند واکنش امیرمؤمنان در لیلۃ المبيت؛ آن حضرت، در آن شب، با آرمیدن در بستر نبی خاتم و در معرض خطر قرار دادن جان خویش، در صدد رهابخشی جان نبی مکرم از گزند دشمنانش برآمد؛ آری، در این واقعه سترگ - که آیه‌ای از قرآن را به خود اختصاص داد<sup>۱</sup> و تعدادی از شیفتگان امام عصر نیز با تأسی از «لیلۃ المبيت» و با زمزمه «... وَ نَفْسِي لَكَ الْوَقَاءُ وَالْحَمِي»،<sup>۲</sup> چنین تقیه‌ای را دنبال می‌کنند - ارکان تقیه به روشنی قابل مشاهده است.

۲۵۱



دو. اگر چه قلمرو تقیه، بسیار وسیع است<sup>۳</sup> اما باید توجه داشت که با فقدان تفقه در دین، نه تنها در رفتارهای فردی، واکنش‌های تقیه‌ای و غیر تقیه‌ای جابه‌جا رخ می‌دهند؛ بلکه، برخی پای را فراتر نهاده و جایگاه خویش را جلوتر از برگزیده خدا تخیل کرده و رفتار تقیه‌ای او را برنتابیده و رفتاری که در توهمشان درست است را به پیشوای زمانشان دیکته می‌کنند.<sup>۴</sup>

## نتیجه‌گیری

۱. اگر چه ستیز و کشمکش نیز از معانی مدارا دانسته شده است؛ اما مدارای مورد بحث در پژوهش حاضر، عبارت است از به کارگیری رفتاری آگاهانه و مدبرانه؛ همانند: نرم خوبی و هم‌نشینی نیکو با مردم، و شکیبایی نسبت به رفتار ناخوشایند آنان، برای رسیدن به مقصود (همانند کار صیاد).
۲. ظاهراً در مدهانه، گنش‌هایی همانند ملاحظت، عافیت طلبی و پرهیز از گنش‌های ایدایی، خصمانه و پرخاش‌گرانه، نقش‌آفرینند؛ البته تمامی این رفتارها بدون میل درونی است؛ به

۱. البقرة: ۲۰۷.

۲. فرازی از دعای ندبه.

۳. الکافی، ج ۳، ص ۳۸۰، ح ۷؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۵۱، ح ۸۹: «... فَإِنَّ التَّقِيَةَ وَاسِعَةٌ...».

۴. پیشوای هشتم در اعتراض به افرادی که خود را شیعه امیرمؤمنان معرفی کرده بودند فرمود: «...تَتَّقُونَ حَيْثُ لَا تَجِبُ التَّقِيَةَ وَ تَتْرَكُونَ التَّقِيَةَ حَيْثُ لَا بُدَّ مِنْ التَّقِيَةِ...» (تفسیر منسوب به پیشوای یازدهم، ص ۳۱۳؛ الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۴۰).

۵. چنین اتفاق تلخ، در زمان پیشوای دوم رخ داد. تحف العقول، ص ۳۰۸ (پیشوای ششم): «...اعْلَمُ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ لَمَّا طَعِنَ وَ اُخْتَلَفَ النَّاسُ عَلَيْهِ سَلَّمَ الْأَمْرَ لِمُعَاوِيَةَ فَسَلَّمَتْ عَلَيْهِ الشَّيْعَةُ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا مُذِلَّ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: مَا أَنَا بِمُذِلِّ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنِّي مِعْرُ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُكُمْ لَيْسَ بِكُمْ عَلَيْهِمْ قُوَّةٌ سَلَّمْتُ الْأَمْرَ لِأَبِي أَنَا وَ أَنْتُمْ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ كَمَا غَابَ الْعَالِمُ السَّفِينَةَ لِتَبَقَى لِأَصْحَابِهَا وَ كَذَلِكَ نَفْسِي وَ أَنْتُمْ لِتَبَقَى بَيْنَهُمْ...».

- عبارت دیگر: مدهنه، نوعی تظاهر و فریب‌کاری است. برخی از بزرگان سدّ تفکر انحصار مدهنه در ناشایست را شکسته و برای مدهنه شایسته نیز وجهی قائل شده‌اند؛ البته، این بزرگان، صرفاً انگیزه عامل را در شایسته و ناشایسته بودن مدهنه دخیل دانسته‌اند.
۳. ظاهراً تقیه در تمامی مصادیقش عبارت است از «بازداشتن چیزی از چیزی با چیزی دیگر»؛ از این رو، چهار رکن در تقیه متصور است: یک. شخص بازدارنده؛ دو. ابزار بازدارنده؛ سه. محافظت شونده؛ چهار. پرهیز شونده.
۴. بعید نیست بنابر تعریف مذکور، همانند آن‌چه که در لیلۃ المیت رخ داد را، از مصادیق تقیه و بلکه از شریف‌ترین مراتب آن دانست.
۵. تنظیم رفتار با آن‌چه که شارع مقدس برای مکلفان، در زمان، مکان و شرایط متنوع تعریف کرده است، همان دین داری است و خلاف آن، یا ترک دین داری است و یا کم کاری در دین شمرده می‌شود؛ از این رو، تنظیم رفتار با فرامین شارع، در شرایط تقیه، رفتاری دینی بوده و ترک آن نیز در خوشبینانه‌ترین حالت، کم کاری در دین است. پنهان نماند، تنظیم رفتار با معیار شارع مقدس، نیازمند تقه پیوسته در دین است.
۶. هر کدام از واکنش‌های مدارایی، مدهنه‌ای و تقیه‌ای، صرفاً با انضمام کم کاری در وظیفه دینی، وارد حریم گُنش‌های ممنوعه می‌شوند و در غیر این صورت، پسندیده و در پی دارنده آثار و برکات فراوان خواهند بود.



## فهرست منابع

۱. القرآن الكريم.
۲. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، محمد بن محمد مفيد، تحقيق: مؤسسة آل البيت، قم: كنگره جهانی هزاره شیخ مفيد، اول، ۱۴۱۳ق.
۳. الإرشاد (ترجمة رسول محلاتي)، شيخ مفيد - سيدهاشم رسولي، تهران: اسلاميه، دوم، بی تا.
۴. أعلام الدين في صفات المؤمنين، حسن ديلمی، قم: مؤسسه آل البيت، اول، ۱۴۰۸ق.
۵. الأملی (صدوق)، محمد بن علی بن بابويه، تهران: کتابچی، ششم، ۱۳۷۶ش.
۶. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، قم: جامعة المدرسين، دوم، ۱۴۰۴ق.
۷. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، حسن مصطفوی، بيروت - قاهره - لندن: دار الكتب العلمية - مركز نشر آثار علامه مصطفوی، سوم، ۱۴۳۰ق.
۸. ترجمه الميزان، محمد حسين طباطبائي - محمد باقر موسوی، قم: جامعه مدرسين، پنجم، ۱۳۷۴ش.
۹. ترجمه قرآن (فولادوند)، محمد مهدي فولادوند، تحقيق: هیئت علمی دارالقرآن الكريم، تهران: دارالقرآن الكريم (دفتر مطالعات تاريخ ومعارف اسلامي)، اول، ۱۴۱۵ق.
۱۰. ترجمه قرآن، حسين انصاريان، قم: انتشارات اسوه، اول، ۱۳۸۳ش.
۱۱. تساهل و تسامح، اثر: «محمدتقی اسلامی».
۱۲. تفسير العياشي، محمد بن مسعود عياشي، تحقيق: سبي هاشم رسولي محلاتي، تهران: المطبعة العلمية، اول، ۱۳۸۰ق.
۱۳. تفسير القمي، علي بن ابراهيم قمي، قم: دار الكتاب، سوم، ۱۴۰۴ق.
۱۴. التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، قم: مدرسة الإمام المهدي، اول، ۱۴۰۹ق.
۱۵. التوحيد، محمد بن علي بن بابويه، تحقيق: هاشم حسيني، قم: جامعه مدرسين، اول، ۱۳۹۸ق.
۱۶. تهذيب الأحكام، محمد بن حسن طوسي، تحقيق: حسن موسوس خراسان، تهران: دار الكتب الإسلامية، چهارم، ۱۴۰۷ق.
۱۷. الخصال، محمد بن علي بن بابويه، قم: جامعه مدرسين، اول، ۱۳۶۲ش.

١٨. روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (ط - القديمة)، محمدتقي بن مقصود علي مجلسي، قم: مؤسسه فرهنگي اسلامي كوشانيبور، دوم، ١٤٠٦ق.
١٩. روضة الواعظين و بصيرة المتعظين (ط - القديمة)، محمد بن احمد فتال نيشابوري، قم: انتشارات رضى، اول، ١٣٧٥ش.
٢٠. رفيق و مدارا و تفاوت آن با مدهنه و سازشكارى، محمدتقى مصباح يزدى، تحقيق و نگارش: كريم سبحانى، قم: انتشارات مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، ١٣٩١ش.
٢١. الزهد، حسين بن سعيد كوفى اهوازى، تحقيق: غلامرضا عرفانيان يزدى، قم: المطبعة العلمية، دوم، ١٤٠٢ق.
٢٢. شرح الكافي (الأصول و الروضة)، محمد صالح مازندراني، تحقيق: ابوالحسن شعراني، تهران: المكتبة الإسلامية، اول، ١٣٨٢ق.
٢٣. شرح نهج البلاغة، عبد الحميد بن أبى الحديد، قم: مكتبة آية الله المرعشى النجفى، اول، ١٤٠٤ق.
٢٤. صحيح مسلم، مسلم بن حجاج نيشابوري، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار إحياء التراث العربى، بى تا.
٢٥. عيون أخبار الرضا عليه السلام، محمد بن على بن بابويه، تحقيق: مهدي لاجوردى، تهران: نشر جهان، اول، ١٣٧٨ق.
٢٦. الغارات (ط - الحديثة)، ابراهيم بن محمد ثقفى، تحقيق: جلال الدين محدث، تهران: انجمن آثار ملي، اول، ١٣٩٥ق.
٢٧. غرر الفوائد و درر القلائد (امالى المرتضى)، سيد مرتضى (علم الهدى)، قاهره: دارالفكر العربى، اول، ١٩٩٨ق.
٢٨. الفائق فى غريب الحديث، محمود زمخشري، بيروت: دار الكتب العلمية، اول، ١٤١٧ق.
٢٩. قرب الإسناد (ط - الحديثة)، عبدالله بن جعفر حميرى، قم: مؤسسة آل البيت، اول، ١٤١٣ق.
٣٠. الكافي، محمد بن يعقوب كلينى، تحقيق: على اكبر غفارى - محمد آخوندى، تهران: دار الكتب الإسلامية، چهارم، ١٤٠٧ق.
٣١. كشف الغمة فى معرفة الأئمة (ط - القديمة)، تحقيق: سيد رسول هاشمى محلاتى، تبريز: بنى هاشمى، اول، ١٣٨١ق.
٣٢. كتاب العين، خليل فراهيدى، قم: نشر هجرت، دوم، ١٤٠٩ق.

٣٣. لسان العرب، محمد بن منظور، بیروت: دار صادر، سوم، ١٤١٤ق.
٣٤. مجمع البحرين، محمد طریحی، تحقیق: احمد حسینی اشکوری، تهران: مرتضوی، سوم، ١٣٧٥ش.
٣٥. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، تحقیق: جلال الدین محدث، قم: دار الکتب الإسلامية، دوم، ١٣٧١ق.
٣٦. المحيط فی اللغة، صاحب بن عباد، تحقیق: محمد حسن آل یاسین، بیروت: عالم الکتب، اول، ١٤١ق.
٣٧. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر مجلسی، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، دار الکتب الإسلامية، دوم، ١٤٠٤ق.
٣٨. مسند احمد بن حنبل، احمد بن حنبل، تحقیق: شعيب الأرنؤوط وديكران، مؤسسة الرسالة، الثانية ١٤٢٠ق، ١٩٩٩م.
٣٩. مسند إسحاق بن راهويه (٣٣٨ق)، اسحاق المروزي (٢٣٨ق)، المدينة المنورة: مكتبة الإيمان، الأولى، ١٤١٢ - ١٩٩١م.
٤٠. معانی الأخبار، شیخ صدوق (٣٨١ق)، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، اول، ١٤٠٣ق.
٤١. معجم مقاییس اللغة، احمد بن فارس، تحقیق: عبدالسلام محمد، قم: مكتب الاعلام الاسلامی، اول، ١٤٠٤ق.
٤٢. مفردات ألفاظ القرآن، حسین راغب اصفهانی، بیروت: دار القلم، اول، ١٤١٢ق.
٤٣. من لا یحضره الفقیه، محمد بن علی بن بابویه، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: انتشارات اسلامی، دوم، ١٤١٣ق.
٤٤. نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، حسین حلوانی (ظاهرا از محدثان قرن ٥)، قم: مدرسة الإمام المهدي، اول، ١٤٠٨ق.
٤٥. النهاية فی غریب الحديث و الأثر، مبارك ابن اثیر جزری، تحقیق: محمود محمد طناحی - طاهر احمد زاوی، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چهارم، ١٣٦٧ش.
٤٦. نهج البلاغة (صبحی صالح)، محمد شریف رضی، تحقیق: فیض الاسلام، قم: هجرت، اول، ١٤١٤ق.
٤٧. الوافی، محمد محسن فیض کاشانی، اصفهان، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علیؑ، اول، ١٤٠٦ق.

۴۸. واقع التقیة عند المذاهب و الفرق الإسلامية من غير الشيعة الإمامية، ثامر هاشم عمیدی، قم: مرکز الغدير للدراسات الإسلامية، ۱۳۷۴ ش.

۴۹. وسائل الشيعة، شیخ حر عاملی، قم: مؤسسه آل البيت، اول، ۱۴۰۹ ق.

### مقالات

۵۰. «بررسی تفسیری «دهن» در آیه «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ»، محمدعلی رضایی کرمانی، عباس اسماعیلی زاده، محمدمهدی آجیلیان، فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات تفسیری، سال هشتم، شماره ۲۹، بهار ۱۳۹۶ ش.

۵۱. «تساهل و مدارا در قرآن»، حسین فرزانه پور و محمد بخشایی زاده، فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه نوین دینی، شماره ۲۵، تابستان ۱۳۹۰ ش.

۵۲. «خاستگاه تربیتی مدارا در قرآن کریم و سیره معصومین»، سهراب مروتی، دوفصلنامه آموزه‌های تربیتی در قرآن و حدیث، شماره ۲، پائیز و زمستان ۱۳۹۴ ش.

۵۳. «خاستگاه مدارا و عفو از دیدگاه قرآن و حدیث»، جواد ایروانی، مجله آموزه‌های قرآنی شماره ۱۷، پاییز ۱۳۸۴ ش.

۵۴. «قاطعیت و مدارا از دیدگاه امام علی»، اثر: «سید غلامحسین حسینی»، مجله حوزه و دانشگاه، شماره ۲۶، سال ۱۳۸۶ ش.

۵۵. «قلمرو مدارا و خشونت در اسلام»، لیلا صادقی، نشریه تحقیقات اسلامی، شماره ۳۴، ۱۳۸۶ ش.

۵۶. «کاوشی در معنای تساهل و تسامح در دو فرهنگ اسلامی و غربی»، غلامحسین خدری، فصلنامه علمی - ترویجی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)، شماره ۳۹، بهار ۱۳۹۴ ش.

۵۷. «مبانی نظری مدارا در قرآن کریم و سنت معصومین»، سهراب مروتی، فصلنامه علمی پژوهشی انجمن معارف اسلامی ایران، سال دوم، شماره سوم، ۱۳۸۵ ش.

۵۸. «مدارا و مکاشفه»، مصطفی همدانی، «pajooh.ir».